

سازمان‌های بین‌المللی

کلی - کیت اس. پیس

ترجمه: دکتر حسین شریفی طرازکوهی

نشر میزان

پیز، کلی - کیت، ۱۹۶۵ - م. Kelly-Kate S. Pease

سازمان‌های بین‌المللی / کلی - کیت اس. پیس: ترجمه حسین

شریفی طراز کوهی - نشر میزان: ۱۳۸۴

ISBN: 964-7896-98-0

۵۲۰ ص. (نشر میزان: ۱۹۹۰)

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا

عنوان اصلی:

INTERNATIONAL ORGANIZATIONS

PERSPECTIVES ON GOVERNANCE IN THE TWENTY - FIRST
CENTURY, C 2003.

۱. سازمان‌های بین‌المللی، ۲. دولت جهانی، ۳. سازمان‌های منطقه‌ای.

الف. شریفی طراز کوهی، حسین، ۱۳۴۳ - مترجم ب. عنوان

۳۴۱/۲

۲۹ پ/۴۸۳۹ JZ

۱۳۸۴

۳۳۹۹-۸۴م

کتابخانه ملی ایران

۱۹۹

نشر میزان

سازمان‌های بین‌الملل

کلی - کیت اس. پیس

ترجمه: دکتر حسین شریفی طراز کوهی

چاپ اول: بهار ۱۳۸۴

شمار: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۵۹۰۰ تومان

شابک: ۹۶۴-۷۸۹۶-۹۸۰

دفتر مرکزی: خ انقلاب، جنب مسجد جلیلی، پلاک ۳۴، طبقه سوم، واحد ۶، تلفن ۸۳۰۶۲۰۲

واحد پخش و فروش: نمایشگاه و فروشگاه تخصصی کتب حقوق و علوم سیاسی، انتشارات

دانشگاه تهران، نشر میزان، خ انقلاب، بین لاله‌زار و فرصت، پلاک ۶۰۵، تلفن و دورنویس ۸۸۴۵۳۸۶

فهرست مطالب

۱۱	مقدمه‌ی مترجم
۲۵	فصل اول - مقدمه
۲۷	مطالعات مقدماتی سازمان‌های بین‌المللی : نظر اجمالی
۳۲	- سازمان این کتاب درسی
۳۳	واقع‌گرایی
۳۶	لیبرالیسم
۳۸	مارکسیسم
۴۱	فمینیسم
۴۵	بازی
۵۵	فصل دوم - سازمان‌های بین‌المللی: ظرایف (فوت و فن‌ها)
۵۵	- سازمان‌های بین‌الدولی
۵۵	سوابق تاریخی
۵۸	- نظام ملل متحد
۵۹	- مجمع عمومی
۶۰	شورای امنیت
۶۰	دیوان بین‌المللی دادگستری
۶۱	شورای اقتصادی و اجتماعی
۶۲	شورای قیمومت
۶۳	دبیرخانه
۶۴	اصول سازمان ملل متحد
۶۴	بلندپروازی‌ها و چالش‌های سازمان ملل متحد
۶۶	اتحادیه‌ی اروپایی
۶۷	شورای اروپایی

۶۷	شورای وزیران
۶۸	کمیسیون اروپایی
۶۹	پارلمان اروپایی
۷۰	دیوان دادگستری اروپایی
۷۱	بلندپروازی‌های اتحادیه‌ی اروپایی
۷۳	سازمان کنفرانس اسلامی
۷۵	بلندپروازی‌ها و چالش‌های سازمان کنفرانس اسلامی
۷۸	سازمان‌های غیردولتی
۸۲	شرکت‌های چندملیتی
۸۵	نتیجه
۸۷	فصل سوم - رهیافت‌های اصلی
۸۷	واقع‌گرایی
۸۹	ریشه‌های فلسفی واقع‌گرایی
۹۵	واقع‌گرایی معاصر
۱۰۱	واقع‌گرایی و ماهیت سازمان‌های بین‌المللی
۱۱۲	نقد رهیافت واقع‌گرایانه
۱۱۴	لیبرالیسم
۱۱۸	ریشه‌های فلسفی لیبرالیسم
۱۲۳	لیبرالیسم معاصر
۱۲۶	لیبرالیسم و ماهیت سازمان‌های بین‌المللی
۱۳۰	لیبرالیسم و نقش سازمان‌های بین‌المللی
۱۳۶	لیبرالیسم و منتقدانش
۱۴۱	فصل چهارم - رهیافت‌های انتقادی
۱۴۱	مکتب مارکسیسم
۱۴۳	ریشه‌های فلسفی مارکسیسم
۱۵۱	مارکسیسم معاصر

مارکسیسم و ماهیت سازمان‌های بین‌المللی	۱۵۶
مارکسیسم و نقش سازمان‌های بین‌المللی	۱۵۹
انتقاد از مکتب مارکسیسم	۱۶۵
فمنیسم	۱۶۷
تأثیرات فمنیسم	۱۷۰
فمنیسم معاصر	۱۷۵
فمنیسم و نظریه‌های مربوط به سازمان‌های بین‌المللی	۱۷۹
جنسیتی کردن سازمان‌های بین‌المللی	۱۸۴
فصل پنجم - امنیت بین‌المللی	۱۸۹
سازمان ملل متحد	۱۹۰
شورای امنیت سازمان ملل متحد	۱۹۲
مجمع عمومی	۱۹۷
دبیرکل	۱۹۸
حفظ صلح	۱۹۹
مورد پژوهی (۱): بحران خلیج فارس	۲۰۱
برداشت واقع‌گرایانه	۲۰۴
برداشت لیبرالی	۲۱۰
برداشت مارکسیستی	۲۱۴
برداشت فمینیستی	۲۱۹
شورای امنیت و عراق پس از جنگ خلیج فارس	۲۲۲
مورد پژوهی (۲): صربنیکا ۱۹۹۵	۲۲۴
برداشت واقع‌گرایانه	۲۳۰
برداشت لیبرالی	۲۳۲
برداشت مارکسیستی	۲۳۵
برداشت فمینیستی	۲۳۷
اصلاحات در شورای امنیت	۲۳۹
نتیجه‌گیری	۲۴۱

فصل ششم - امنیت منطقه‌ای	۲۴۳
پیمان‌های امنیتی پس از جنگ جهانی دوم	۲۴۴
ناتو؛ تاریخچه، عضویت و ساختار	۲۴۵
مورد پژوهی (۳): توسعه‌ی ناتو	۲۵۵
ناتو پس از بحران بالکان	۲۶۹
اتحادیه‌ی عرب	۲۷۰
شورا	۲۷۱
شورای دفاع مشترک	۲۷۲
شورای اقتصادی	۲۷۲
دبیرخانه‌ی عمومی	۲۷۳
مورد پژوهی (۴): قیام (انتفاضه‌ی) فلسطینی‌ها ۲۰۰۰	۲۷۴
بحران اسرائیل - فلسطین پس از ۱۱ سپتامبر	۲۸۴
 فصل هفتم - تجارت	۲۸۷
تاریخچه‌ی تجارت بین‌الملل	۲۸۷
سازمان تجارت جهانی (WTO)	۲۹۴
شرکت‌های چندملیتی (MNCs)	۲۹۹
مورد پژوهی ۳: لایحه‌ی هوای پاک در آمریکا	۳۰۱
مخالفت‌ها با سازمان تجارت جهانی	۳۱۰
 فصل هشتم - توسعه	۳۱۳
توسعه چیست؟	۳۱۴
بدهی	۳۱۷
گروه بانک جهانی	۳۲۰
صندوق بین‌المللی پول	۳۲۴
کنفرانس ملل متحد درباره‌ی تجارت و توسعه (UNCTAD)	۳۲۹
برنامه‌ی توسعه‌ی ملل متحد UNDP	۳۳۳

موردپژوهی ۷: بحران پژوی مکزیک	۳۳۵
شیوع	۳۵۲
نتیجه	۳۵۳

فصل نهم - محیط زیست

تراژدی چمنزارها	۳۵۶
مشکلات زیست محیطی	۳۶۰
کنفرانس استکهلم (۱۹۷۲)	۳۶۳
کنفرانس ملل متحد در زمینه ی حقوق دریاها	۳۶۴
تلاش ها برای حمایت از تنوع زیست محیطی	۳۶۶
کنوانسیون وین در مورد محافظت از لایه ی ازن و پروتکل مونترال (۱۹۸۵) ...	۳۶۸
کنفرانس ریو	۳۶۹
موردپژوهی ۷: گرم شدن کره ی زمین	۳۷۳
برداشت واقع گرایانه	۳۷۶
برداشت لیبرالی	۳۷۹
برداشت مارکسیستی	۳۸۴
برداشت فمینیستی	۳۸۷
نتیجه	۳۹۰

فصل دهم - مسایل اجتماعی و بشردوستانه

پناهندگان	۳۹۲
توافق نامه های اصلی حقوق بشر	۳۹۷
نماینده گی های سازمان ملل متحد و حقوق بشر	۴۰۱
توافقات و نمایندگی های منطقه ای «حقوق بشر»	۴۰۳
سازمان های غیردولتی و حقوق بشر	۴۰۵
مداخله ی بشردوستانه	۴۰۸
موردپژوهی ۱۰: رواندا	۴۱۴
برداشت واقع گرایانه	۴۱۶

۴۱۸	برداشت لیبرالی
۴۲۰	برداشت مارکسیستی
۴۲۲	برداشت فمینیستی
۴۲۴	موردپژوهی ۱۱: محکمه‌ی کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق
۴۲۸	برداشت واقع‌گرایانه
۴۳۳	برداشت لیبرالی
۴۳۵	برداشت مارکسیستی
۴۳۷	برداشت فمینیستی
۴۳۸	نتیجه
۴۳۹	فصل یازدهم - اداره‌ی امور (حکمرانی) جهانی در سال ۲۰۷۵
۴۳۹	- برداشت واقع‌گرایانه
۴۴۰	۱- آیا از جنگ بین قدرت‌های بزرگ می‌توان جلوگیری کرد؟
۴۴۱	۲- آیا سازمان ملل متحد می‌تواند با تغییر توزیع قدرت در میان
۴۴۱	دولت‌ها منطبق گردد؟
۴۴۷	برداشت لیبرالی
۴۵۴	برداشت مارکسیستی
۴۵۸	برداشت فمینیستی
۴۶۰	نتیجه
۴۶۲	پیوست (۱)
۴۶۲	میثاق جامعه‌ی ملل
۴۷۷	پیوست (۲)
۴۷۷	منشور ملل متحد
۵۱۳	اعلامیه جهانی حقوق بشر

مقدمه‌ی مترجم

به‌رغم اینکه در دوره‌های تاریخی گذشته گروه‌های انسانی دور از هم زندگی می‌کردند، اما همواره روابطی وجود داشته که صلح و جنگ را در محیط انسانی تر تجربه کنند. به تعبیر دیگر در مسیر طولانی حرکت بشر از غار تا کامپیوتر، فکر قانون، یعنی این اندیشه که برای حیات مبتنی بر عدالت و ثبات، نظم ضروری و هرج و مرج مضر است، همواره نقش محوری داشته است. همه‌ی جوامع برای خود چارچوبی از اصول ایجاد کرده‌اند که در پرتو آن... کارهایی که می‌توان انجام داد و کارهایی که نباید انجام داد؛ در قالب شعور جامعه بیان گردیده است.^(۱) در این راستا، در سطح فراگیرتر از اجتماع صرف واحدهای سیاسی (در گستره جامعه‌ی بین‌المللی) حقوق بین‌الملل به عنوان مجموعه قواعد ناظر بر نظم حقوقی حاکم بر روابط کنشگران بین‌المللی، دستاورد توسعه و تحولات تاریخی‌ای تلقی می‌گردد که با مفاهیم و جهت‌گیری خاص بر مناسبات و روابط سیاسی حکم فرما گردیده است، این جهت‌گیری زمانی موجودیت پیدا کرد که حقوق و تعهدات متقابل بین نهادها و واحدهایی با خصوصیات مشابه ضروری تلقی شد؛^(۲) ضرورتی بر گرفته از واقعیات معطوف به جامعه بین‌المللی و داده‌های تاریخی آن، که باید با معیارهای الزام‌آور، مناسبات بین‌المللی تنظیم شود. روندی پرفراز و نشیب و تلاطم که حکایت از آن دارد که چگونه بشریت در گذران حیات جمعی خود این واقعیت را پذیرا شده که برخی از اقدامات و رفتارهای یک جانبه ناپستی صورت گیرد؛ رویه‌هایی که در پرتو اهداف مشترک معطوف به اقدامات چند جانبه‌ی جهانی، هرگز

۱- ن. ک. به: پرویز ذوالعین، مبانی حقوق بین‌الملل عمومی، (تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۷)، صص ۱۵۳ - ۱۵۲؛ ملکم شاو، حقوق بین‌الملل عمومی، ترجمه محمد حسین وقار (تهران: اطلاعات، ۱۳۷۲)، صص ۹ و ۱۲.

۲- ن. ک. به: گرهارد فن گلان، درآمدی بر حقوق بین‌الملل عمومی، ترجمه‌ی سید داود آقایی (تهران: نشر میزان، ۱۳۷۸)، جلد ۱، صص ۵۵، ۴۳.

محملی نداشته و مشروع نخواهد بود؛ یعنی برقراری نظم بنیادینی که ضرورت و علت وجودی آن، «ایجاد نظم و تأمین امنیت و صلح در سطح روابط بین‌المللی است» موضوعیت پیدا کرد.^(۱) امری که در عرصه‌ی روابط واحدهای سیاسی مستقل در پی منافع ملی - امنیتی، اما فاقد مرجع فائقه‌ی متمرکز و برتر، مقتضی همکاری و تشریک مساعی جمعی است. مقوله‌ای که منطقاً خود مستلزم نظامی از ارزش‌ها و ایستارهای مشترک، حس اجتماعی یا خلق مفهوم مبهمی موسوم به خانواده‌ی ملل است؛ مفهومی از اجتماع انسانی که ریشه‌های آن را می‌توان در دوران باستان و حتی مفاهیمی همچون برادری انسان، سرشت اجتماعی انسان و عضویت انسان در اجتماعی جهان‌گستر که تحت حاکمیت خرد راستین (قوانین طبیعی) باشد، جست و جو کرد.^(۲)

هنگامی که ماهیت روابط بین‌الملل را بر مبنای مفهوم وضع طبیعی منسوب به هابز^(۳) می‌سنجیم، در سیاست بین‌الملل به وضعیت آنارشی‌ای رهنمون می‌شویم که لاجرم به رقابت و رویارویی بین کنشگران اصلی، یعنی دولت‌ها، منجر می‌شود. در وضعیت طبیعی، یعنی جامعه‌ی بدون حکومت مرکزی تنظیم‌کننده‌ی روابط، افراد درگیر مبارزات نامحدود برای جلب منافع خویش هستند. به همین قیاس در صحنه‌ی بین‌المللی فاقد اقتدار برتر، متمرکز و نهادین، دولت‌های برخوردار از حاکمیت با تلقی هینی، حیاتی، ضروری و امنیتی از منافع خود درگیر منازعات بی‌وقفه می‌شدند که اکثراً به تخاصم و جنگ منجر می‌گردید. از این رو جنگ هر دولت علیه دولت دیگر، نماد، سیاست میان دولت‌ها بود؛ حفظ بقا به عنوان یک بازیگر در وضعیت طبیعی هابزی، یعنی تضمین امنیت ملی به هر وسیله‌ی ممکن؛ امری که آنها را در وضعیت خودیاری (self-help) قرار می‌دهد.^(۴) از این رو تعاملات میان این دولت‌ها در چنین فضایی، بازی با حاصل جمع

1. Manfred Lachs "The Development an General Trends of Internaional Law in our Time", *Recueil des Courses of the Hague Academy of International Law* (R.D.C.). VOL. IV, NO. 155 (1980), P.205.

۲. گرهارد فون گلان، مأخذ پیشین، ص ۷۵.

۳. و.ت. جونز، خداوندان اندیشه‌ی سیاسی، ترجمه علی رامین (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲)، صص ۱۲۹-۱۲۴.

4. RICHARD Falk, "theory, Readism and World Security" in: *World Security: Trends and Challenges at Century's End*, Michale T.Klare (eds), (New York: ST. Martin's Press, 1991), pp.

صفر (Zero-sum) می‌شود که در آن، افزایش توان یک دولت به منزله‌ی تضعیف امنیت دولت دیگر است. در چارچوب بازی مزبور، دولت‌های مختلفی که هر یک سیاست داخلی - خارجی خاص خود را دارند، طبیعتاً برای بقای خود می‌توانند به زور متوسل شوند.^(۱)

در سیر تاریخی حیات اجتماعی ملل، البته با تجربه کردن منازعات و خشونت‌های بی‌دلیل ملهم از قدرت‌طلبی و در پرتو آنارشی حاکم بر اجتماع دولت‌ها، تمایل و اراده‌ی جدی برای برقراری نظم و ثبات بین‌المللی آشکار گردید. از این رو به منظور ایجاد و حفظ صلح و امنیت بین‌المللی که باید در چارچوب اجتماع جهانی دولت‌ها جست و جو شود، راهی جز توسل به قاعده‌ی بازی دیگری غیر از توسل به زور وجود ندارد. ضرورتی که در چارچوب موازین و ساز و کارهای مطلوب و مناسب از مهمترین وظائف انسان‌ها در حیات تاریخی آنها تلقی شده است.^(۲) در این نگاه باید بر مجموعه‌ای از الزامات کوتاه بینانه‌ی ناشی از مرزهای ملی و حاکمیت دولت‌ها فائق آمد و به جای قواعد آنارشیک واقع‌گرایانه‌ی سیاسی، به سوی برقراری نظم عمومی متناسب با مقتضیات جامعه‌ی مشترک گام برداشت. به این معنا که نظم عمومی نظام‌مند و مضبوط معطوف به نیروی الزام‌آور برگرفته از اراده‌ی مشترک دولت‌ها، به گونه‌ای تکوین پذیرد و قوام یابد که از عهده‌ی تنظیم روابط بین‌الملل بر آید و به موازات ظهور نیازهای جدید جمعی، از انعطاف‌پذیری لازم نیز برخوردار باشد تا بتواند امنیت و نظم پایدار را جایگزین قدرت عنان‌گسیخته‌ی حاکمیت‌های مستقل نماید. در این نگاه بدون حداقل نظم و سیاست مشترک، هیچ‌گونه حیات جمعی سامان یافته، در سطوح حیات ملی - بین‌المللی ممکن نخواهد بود.^(۳) ضرورت منطقی‌ای که در چارچوب اراده‌ی هماهنگ دولت‌ها دنبال می‌شود و وصف اجباری و لازم‌الرعا‌یه‌ی آن از اجماع و وفاق عمومی ذوات بین‌المللی نشأت می‌گیرد. از این منظر انسان‌ها در سیر تکامل اجتماعی خود، به جای جنگ و ستیز بی‌دلیل و خشونت‌های طاقت فرسا، به نظم و ثبات و آرامش نهادین تمایل پیدا کرده که

1. Graam Ivans ad jefry Nonam, *Dictionary of Iternationa Relations*, (London: Penguin, 2000), P.589.

2. So Hion park, "Global common society and Iternational Cooperation" in: *Conference on: Global Governance in 21 Century*, pp. 1- 2.

3. Gorodon A. Christenson, "Jus cogens : Guarding Interests fundamental to Internaional society", *Virginia journal of International Law*, Vol . 28 (1998), p. 596.

در این گستره به خاطر وابستگی‌های مادی و معنوی مشترک، خود را اعضای یک جامعه‌ی بین‌المللی با منافع عالی‌ه‌ی مشترک محسوب می‌کنند. منسوب به سیسرون است که بشر برای عدالت و تقوی به وجود آمد و طبیعت و فطرت او حکم می‌کند که در روابط متقابل به یکدیگر کمک کنند و دوستی ورزند.^(۱) یعنی برخلاف هابز که فقط بر حسابگری‌های خودپرستانه و سودجویانه‌ی بشر پافشاری می‌کند، عوامل موثر گوناگون دیگری نیز در رفتار آدمیزادگان وجود دارد.^(۲) مقوله‌ای که تداعی کننده‌ی طرح صلح ابدی کانت به عنوان یک هنجار اخلاقی است؛ هنجاری که باید از سوی انسان‌های عاقل تبعیت شود. پیشنهادی که بر این پایه استوار بود که نظام دولت‌های ملی و تفوق ملی را می‌توان با یک نظم سیاسی مترقی تجدید سازمان کرد و جامعه‌ای به وجود آورد. از دید وی بینش خردمندانه و پایبندی اخلاقی آحاد شهروندان به جامعه‌ی بشری، دلیل نیرومندی برای دولت‌های ملی است تا منافع ملی خود را تابع حاکمیت حقوق بین‌الملل سازند.^(۳)

سمت و سوی تاریخی جهت‌گیری حاکمیت‌های ملی، در پرتو بهره‌گرفتن از تجارب تلخ تکراری‌های گذشته‌های نه چندان دور که قربانیان واقعی آن تحقیقاً سیاستمداران تلقی نمی‌شوند، بدان سوسست که دیگر نه می‌توان بر مطلق بودن حاکمیت ملی تکیه کرد و نه مرز کشورها را دیوارهای غیرقابل نفوذ پنداشت. زمینه‌ها و عوامل فراملی نشان می‌دهد که ایجاد ارتباطات عاطفی و معنوی از نوعی که در یک جامعه‌ی ملی وجود دارد، در سطح بین‌المللی نیز امکان‌پذیر است.^(۴) یا حداقل شکلی نهادین از روابط بین‌المللی ظهور خواهد یافت که در آن همکاری‌های دقیق‌تر واحدهای ملی در سطح بین‌المللی ترجیح خواهد داشت. در این گستره است که تعریف گروسیوس از سیاست بین‌الملل بر مبنای جامعه‌ای از دولت‌ها که در پرتو قواعد و نهادهای مشترک، ستیز فیما بین

1. H. Mosler, "the international society as a legal Community", R.D.C., vol 40 (1974), p.173.

۲. و.ت. جونز، خداوندان اندیشه‌ی سیاسی، ترجمه‌ی علی رامین، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۰)، صص ۱۷۲-۱۷۱.

۳. هلگا هافندورن، «معمای امنیت، نظریه‌پردازی و ایجاد رشته‌ای در زمینه‌ی امنیت بین‌المللی»، در: ارزیابی‌های انتقادی در زمینه امنیت بین‌الملل، گردآوری و ترجمه‌ی علی‌رضا طیب، (تهران: نشر نی، ۱۳۸۰)، ص ۱۹۷.

۴. احمد تقیب زاده، «برداشت‌های جدید از مفهوم روابط بین‌الملل» فصلنامه سیاست خارجی، سال پنجم، شماره‌ی ۳ (۱۳۷۰)، ص ۶۰۴.

آنها محدود می‌شود، معنا می‌یابد. از نظر او هر چند دولت‌های برخوردار از حاکمیت بازیگران اصلی نظام بین‌المللی‌اند، اما سیاست بین‌الملل نه بیان ستیز کامل میان دولت‌ها و نه بیان همسانی کامل منافع است. وی بر این گمان است که همه‌ی دولت‌ها در تعاملاتی که با هم دارند، ملزم به رعایت قواعد و نهادهای جامعه‌ای هستند که خود تشکیل می‌دهند.^(۱) امری الزامی و ضروری که اگرچه دولت‌ها از طریق منابع سنتی حقوق بین‌الملل می‌توانند آنها را رد کنند یا بپذیرند، اما نیروی ذاتی و خاستگاه الزامات برخی قواعد مزبور به یک مرجع عالی‌تری متکی است. دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه‌ی تنگه‌ی کورفو به ملاحظات اساسی بشری (elementary considerations of humanity)^(۲) اشاره کرده که نه تنها دولت‌ها بلکه همه‌ی ذوات بین‌المللی را ملزم می‌کنند؛ ملاحظات اساسی‌ای که در چارچوب اصول عامی متجلی می‌شوند که از آنها وضعیت‌های عینی و بدیهی مستفاد می‌شود. اصول کلی‌ای که برای اعمال، اجرا و متحقق شدن نیازمند قاعده‌ی حقوقی هستند و همان‌طور که موزلر می‌گوید اصول کلی بنیادی مزبور، بستر لازم و مناسب را برای ایجاد قواعد حقوقی فراهم می‌آورند؛^(۳) اصولی که به چرایی‌ها پاسخ می‌گویند.^(۴) در هرگونه تلقی و تعریف از دولت و اقتدار عالی‌ی آن موسوم به حاکمیت، باید رابطه‌ی دولت با جامعه‌ی وسیع‌تری که دولت در آن گستره فعالیت دارد و به مثابه سامان سیاسی آن می‌باشد، مورد توجه قرار گیرد. از این حیث، دولت به منزله‌ی قدرت سازمان یافته‌ی شکل‌بندی اجتماعی است.^(۵) در گذشته‌های نه چندان دور، تعریفی از دولت و حاکمیت برتر آن ابراه می‌شد که اساساً در پرتو منافع ملی حیاتی، خودمحور تلقی می‌شدند تا آنجا که در قرن نوزدهم بسیاری از حقوق‌دانان بین‌المللی و اندیشمندان سیاسی نظریه‌ی حاکمیت را به قدری گسترش دادند که به صورت خطر و تهدیدی علیه کل مفاهیم و ساختار بین‌المللی درآمد.^(۶) وضعیت معطوف به این دیدگاه به دولت

۱- هلگا هافندورن، مأخذ پیشین، صص ۱۹۸ - ۱۹۷.

2. I.C.J., Reports 1994, P. 22.

3. H. Mosler, *op. cit.*, p. 89.

4. G. Fitzmaurice, "The General Principles of International law from the standpoint of the rule of law, R.D.C., vol. II (1957), P.7.

۵- نیرا چاندوک، جامعه‌ی مدنی و دولت، کاوشهایی در نظریه‌ی سیاسی، ترجمه‌ی فریدون فاطمی و وحید بزرگی، (تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۷)، ص ۴۴.

۶- مایکل آکهارست، کلیات نوین حقوق بین‌الملل، ترجمه‌ی مه‌راب داراب پور، (تهران: جهان معاصر،

محوریت خاص اعطاء کرده و آن را مستقل از جامعه و برتر از ساختارهای جمعی معرفی می‌کند. در این نگرش، دولت‌ها نه تنها از جامعه متمایز، بلکه متفاوت از آن هستند. برداشتی افراطی که از یک سو به تعامل دولت و جامعه بین‌المللی توجه نداشته و از دیگر سو جهت‌گیری کوتاه بنیانه‌ی حفظ نظم و امنیت فرادستان جامعه، فارغ از فرودستان! را تداعی می‌کند که عملاً به صفت‌بندی‌های طبقاتی و ناامنی در داخل و درگیری و نزاع در سطح بین‌المللی منجر می‌شود.^(۱) اما در پرتو تحولات بنیادین در سطح بین‌المللی، اینک دولت‌ها به‌طور گریزناپذیری در مسیری قرار گرفته‌اند که برخی از آن به «سمت‌گیری» دیگری متفاوت از گذشته نام می‌برند؛ به این معنا که دولت‌ها مجبورند تمایلات و قابلیت‌های جدید را به حساب آورند.^(۲) به تعبیر دیگر هرچند در نظام بین‌الملل و نظم حاکم بر آن، موجودیت دولت‌های مستقل اهمیت اساسی داشته و نقش‌های متنوعی را ایفا می‌کنند و هنوز ادعای داشتن حاکمیت‌های عالی و برتر توسط همه‌ی دولت‌ها واقعییتی انکارناپذیر است. اما در عین حال باید توجه داشت که روند جهانی مؤید نوعی وابستگی مادی روانی متقابل و همبستگی مطلوب در نزد جهانیان است که دولت‌ها را وای دارد تا به مسایل جهانی نظر داشته باشند. جیمز روزنا در این خصوص بر این گمان است که با توجه به آسیب‌پذیری، تراکم فزاینده‌ی جمعیت کشورها، افزایش پیچیدگی بخش‌های سازمان یافته‌ی جامعه، جهانی شدن اقتصادها، فشار بی‌امان نوآوری‌های تکنولوژیک، معارضة‌جویی خرده‌گروه‌هایی که خواهان خودمختاری بیشتر هستند و رشته‌ی بی‌پایان سایر مشکلات بفرنجی که دستور کار سیاسی روزگار ما را تشکیل می‌دهند، آشکار است که در شرایط فعلی توانایی دولت‌ها کمتر از گذشته است. دستور کار دولت‌ها در حال گسترش است ولی آنها فاقد اراده، صلاحیت و منابعی هستند که توانایی‌هایشان را به همان میزان گسترش دهد. در نتیجه، بیشتر دولت‌ها چنان از پا افتاده‌اند که مدیریت اثربخش تاحد زیادی برایشان ناممکن است.^(۳)

> (۱۳۷۲)، ص ۲۲.

1. See: Hedley Bull, the Anarchical society : A study of order in world politics, (New York: Palgrave, 2002).

۲- جوزف فرانکل، روابط بین‌الملل در جهان متغیر، ترجمه‌ی عبدالرحمن عالم، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۶۹)، ص ۲۳۹.

۳- جیمز روزنا «امنیت در جهان آشوب زده»، در: ارزیابی‌های انتقادی در زمینه‌ی امنیت بین‌الملل، گرد

واقعیت گسترش فزاینده و تعمیق روابط بین‌الملل و نیز همکاری دولت‌ها در فرآیند قاعده‌سازی بین‌المللی و تأسیس نهادهای بین‌المللی، آن‌هم در پرتو جهانی شدن، بی‌گمان مؤید این حقیقت است که «قدرت» و «صلاحیت» دولت به عنوان مهم‌ترین بازیگر در سیاست بین‌الملل دچار دگرگونی‌های بنیادی شده است. امری که از طریق آگاهی روز افزون ملت‌ها و ارتباطات گسترده‌ی اجتناب‌ناپذیر لحظه‌ای متأثر از انفجار اطلاعات، در حال تحول، تکامل و بالندگی است. از این حیث، هیچ دولتی نمی‌تواند نظم حقوقی کاملاً مستقل داشته باشد. بلکه اراده‌ی جمعی جامعه‌ی جهانی در چارچوب موازن معطوف به تأمین و تضمین منافع مشترک و مبتنی بر عدالت و اخلاق، مستلزم ایجاد نوعی فرهنگ رفتاری جدیدی است که پاسخگوی نیازها و درخواست‌های افکار عمومی جهانی باشد؛ هم نیازهای معطوف به منافع ملی و هم مقتضیات مبتنی بر نیازهای فراگیرتر جامعه‌ی بین‌المللی^(۱) که عملاً به مقوله‌ی تعهدات بین‌المللی دولت‌ها نسبت به جامعه‌ی جهانی (Obligatio Erga Omnes) رهنمون می‌شود.^(۲) بر این اساس، بدون تردید ساختار جامعه‌ی بین‌المللی کنونی با گذشته تفاوت چندانی نکرده و همچنان متشکل از دولت‌های برخوردار از حاکمیتی است که از لحاظ حقوقی و سیاسی، سخت به آن پایبند هستند، اما در عین حال ناچارند که در چارچوب نظامی قرار گیرند تا سازمان یافتگی و نهادینه شدن روابط بین‌الملل به منصفی ظهور برسد.^(۳) این امر به معنای عدول از واقعیت حاکمیت یا نادیده انگاشتن ماهیت آن نیست، بلکه به مثابه توجه و تأکید بر مسائل عالی‌تر و پر اهمیت‌تر است. فرصت‌طلبی‌های سیاسی مبتنی بر منافع مضیق مادی در چارچوب پارادایم واقع‌گرایی سیاسی و نهاده شده و به جای آن سیاستگذاری‌ها با ابتدائی بر الزامات نظم حقوقی بین‌المللی انجام می‌پذیرد. بر این مبنا اصل حاکمیت مفروض است اما چگونگی اجرا و اعمال صلاحیت‌ها و حد شمول و دامنه‌ی آن دگرگون شده است. امری که در پرتو همبستگی‌ها در فرآیند گسترش روابط بین‌الملل و پذیرش

>>> آوری و ترجمه‌ی علی‌رضا طیب، (تهران: نشر نی، ۱۳۸۰)، صص ۵۱ - ۵۰.

1. Werner Levi, "the vital National Interest and International law", *The International Review*, No .

1. January, (1997), pp 82-92.

2. see: Maurizio Ruggazi, *The concept of International obligations ERGA OMNES*, (Oxford : Oxford University Press), 1997.

3. James Crawford , " Negotiating Global security Treats in a world Nation - states : issues and problem of sovereignty", *American Behavioral scientist*, vol. 38, No. 6 (1995) pp. 869. 888.

موازن بین‌المللی منطقی و ضروری جلوه می‌کند. همچون جوامع داخلی، جامعه بین‌المللی نیز نیازمند آن است که درجاتی از نظم و انتظام در روابط اعضای آن حاکم باشد تا از این رهگذر منافع متقابل تقویت و تأمین شده و همکاری افزایش یابد.^(۱) رهیافتی که بر این ایده تأکید می‌کند که تکیه‌ی صرف بر منافع ملی، ضداندیشه‌ی صلح و زمینه‌ساز تخاصم و در عمل تهدیدی علیه نظم عمومی بین‌المللی و نظام حقوقی حاکم بر آن است؛ چراکه در این دیدگاه منافع کوتاه مدت بر منافع دراز مدت معطوف به حیات جمعی ترجیح داده می‌شود؛ منافع جمعی‌ای که مؤید صلح و امنیت جهانی بوده و تحقیقاً نظم حقوقی بین‌المللی هم باید انعکاسی از همه‌ی آنها باشد.

نظم حقوقی بین‌المللی به مثابه چارچوب ارجاع، به گونه‌ای بنیان نهاده شده که در قبال مسائل مورد توجه جامعه‌ی جهانی قائل به صلاحیت انحصاری و مبتنی بر منافع ملی برای دولت‌ها نیست. به تعبیر دیگر، اعمال حاکمیت مطلق و صلاحیت ملی در سطح جامعه‌ی بین‌المللی فارغ از اصول بنیادین مورد اجماع، با مبانی نظم بین‌المللی بایسته و ضروری در تضاد است. اجتماع بین‌المللی دولت‌های دارای حاکمیت آزاد و کامل به همان اندازه غیرممکن است که جامعه‌ی بی‌نظم داخلی متشکل از افراد کاملاً آزاد. باید کوشید تا آن حد که ممکن است حوزه‌ی اقتدار دولت‌ها در سطح بین‌المللی را به صورت متقابل دید و آزادی عمل آنها را مهار کرد و بر آن نظارت به عمل آورد. حال چه این نظارت و مهار جنبه‌ی خود محدودیتی داشته باشد که دولت، خود، آن را ایجاد کند و بپذیرد یا اینکه ابزارها و نهادهایی بیرون از حوزه‌ی قدرت دولت‌ها برای این منظور به وجود آید.^(۲) در این باره می‌توان بر این گمان بود که فلسفه‌ی وجودی سازمان‌های بین‌المللی، خصوصاً پس از تجارب جنگ‌های جهانی اول و دوم و رویدادهای تلخ‌کامانه‌ی آن، با ابتدای بر این رهیافت قابل توجیه می‌نماید. استقلال و آزادی عمل دولت برخوردار از حاکمیت در معنای «هرچه می‌خواهد بکند» یا «هرچه می‌تواند انجام دهد» برداشتی نظم‌گریز و آنارشیزستی است که با توسل و تمسک به آن، به واقع عملاً

1. Janathan charney , " universal International Law " , *American Journal of International Law*. vol. 81. (1993), P. 532.

۲. آندره دومیشل و پی یر لالویر، حقوق عمومی، ترجمه‌ی ابوالفضل قاضی، (تهران: نشر دادگستر، ۱۳۷۶)، ص ۲۵.

منکر وجود یا ضرورت نظم و امنیت در روابط اجتماعی شده‌ایم.^(۱) پس از جنگ جهانی اول با ابتنای بر ضرورت کنترل رفتار دولت‌ها، خصوصاً با توجه به آثار مخرب قدرت‌طلبی و سلطه‌جویی‌های بی‌دلیل قدرت‌های زمانه، اراده‌ی جمعی جامعه‌ی بین‌المللی، به نهاده‌ی ساختن روابط و منضبط کردن روابط واحدهای سیاسی تعلق گرفت. امری که در تدوین «میثاق ملل» و تأسیس «جامعه‌ی ملل» تجربه شد. میثاق جامعه‌ی ملل برای اولین بار، ایده‌ی یک «نظم عمومی» را تداعی می‌کرد و ناظر بر نوعی نهادینگی روابط بین‌الملل بود. امری که تحقق آن مستلزم برقراری یا پذیرش محدودیت‌ها بر حوزه‌ی عمل و استقلال دولت‌ها در راستای منافع کل اعضا تلقی می‌شد. در جامعه‌ی ملل نوعی «نظام امنیت دسته جمعی» طراحی شده بود که در مقطعی خاص می‌بایست به نام این سازمان، نسبت به برخی تخلفات اعمال گردد. اما در عمل، نظر به ضعف‌های ساختاری جامعه‌ی ملل و از همه مهمتر اینکه دولت‌های عضو آن علقه‌های لازم را نسبت به اهداف و جهت‌گیرهای این سازمان نداشتند، جامعه‌ی بین‌المللی به عصر قبل از میثاق رهنمون گردید. اقدامات و فعالیت‌های ناهنجار قدرت‌های سلطه‌جو، توازن بر گرفته از نقش‌آفرینی آرمانی جامعه‌ی ملل را برتافت، بلکه بر طبل اراده و اقدام مبتنی بر قدرت فردی کوفته و یا با اتحاد و ائتلاف متعارض با اهداف عالی‌ی جامعه ملل بستر ساز جنگی شدند که نتایج آن به مراتب از جنگ جهانی اول وخیم‌تر بود.

مقابله‌ی ساختاری و هنجاری با رویه‌ی تلخ‌کامانه‌ی دولت‌های قدرتمند و ضرورت محدود کردن آنها، زمینه‌ی ایجاد سازمان بین‌المللی‌ای شد که هم ضعف‌های سازمان قبلی را نداشته باشد و هم از تضمین‌هایی خصوصاً در بعد اجرایی در قبال اقدامات مخل امنیت بین‌المللی برخوردار باشد. به نظر می‌رسد که از منظر حقوقی، پس از جنگ جهانی دوم، به‌ویژه در فضای بین‌المللی پس از آن، اما بسیار تحت تأثیر رویدادهای فوق‌العاده ترازیک زمان جنگ، تحولات هنجاری بنیادینی رخ نموده که بر فرایند جامعه‌پذیری دولت‌ها بسیار تأثیر گذار بوده است. امری که حتی استثنایی تلقی شده است.^(۲) منشور ملل متحد حکایت از این دارد که جامعه‌ی بین‌المللی به نام ملت‌ها در

۱. اندرو وینست، نظریه‌های دولت، ترجمه‌ی حسین بشریه، (تهران: نشر نی، ۱۳۷۱)، ص ۱۷۷.

2. Thomas Buergenthal, "The Normative and Institutional Evolution of Human Rights" *Human Rights Quarterly*, 19 (1997), pp.104-105.

مقام ایجاد سازمانی بین‌المللی برآمده تا «نسل‌های آینده را از بلای جنگ که دوبار در مدت یک عمر انسانی افراد بشر را دچار مصایب غیرقابل بیان کرده محفوظ دارد»، و برای این منظور «ملل متحد مصمم شده‌اند به ایجاد شرایط لازم برای حفظ عدالت و احترام به تکالیف ناشی از معاهدات و سایر منابع حقوقی بین‌الملل مبادرت ورزند» و «به‌رشد اجتماعی و شرایط زندگی بهتر کمک کنند»، لذا هدف غایی «حفظ صلح و امنیت بین‌المللی» را وجهه‌ی همّت خود قرار داده و «بدین منظور اقدامات دسته جمعی مؤثری را برای جلوگیری و برطرف کردن تهدیدات علیه صلح و متوقف ساختن هرگونه عمل تجاوزکارانه یا سایر کارهای ناقض صلح به انجام خواهند رساند و موجبات حل و فصل اختلافات بین‌المللی یا وضعیتهایی را که ممکن است منجر به نقض صلح گردد، از طریق مسالمت‌آمیز و بر طبق اصول عدالت و حقوق بین‌الملل فراهم می‌آورند».^(۱)

سازمان ملل متحد با این نگرش، ضمن ممنوع اعلام داشتن توسل به زور و جنگ، همه‌ی دولت‌ها را به نام صلح و امنیت جهانی و برای جلوگیری از بروز جنگ و تزاخم، به اقدام در چارچوب مقررات منشور و عمل از طریق ارکان آن، هدایت می‌کند. بر این مبنا هیچ نوع اقدام یک جانبه مداخله جویانه علیه سایر دولت‌ها و به‌واقع علیه نظم بین‌المللی، به‌ویژه از نوع منازعه‌بار آن در جهت نیل به اهداف ملی مجاز نیست. از این منظر، اقدامات مزبور صلح و امنیت و ثبات بین‌المللی را برهم می‌زند و آثار زیانبار آن حیات جمعی ملت‌ها را در معرض خطر جدی قرار می‌دهد؛ رویه‌ای که به تجربه ثابت شده حتی با مبانی عینی واقع‌گرایی سیاسی نیز سازگاری ندارد. چرا که همواره دستاوردها با هزینه‌ها متناسب نیست. تنش، تزاخم، توطئه و درگیری مستمر علیه دیگر ذوات که محصول نگاه فرصت طلبانه به جهان اطراف است، زمینه ساز وسوسه و یا جنون در اختیار داشتن «حداکثرها» با اتکای بر زور و قدرت است که عملاً دست رد به‌رعایت موازین و به‌واقع ارزش‌های اخلاقی - انسانی مشترک زده می‌شود. اما جامعه‌ی جهانی در چارچوب تأسیس سازمان ملل در مقام برقراری نوعی نظم عمومی برآمد که در پرتو آن آزادی عمل دولت‌ها کنترل شود. هر چند که واقعیت تأثیر قدرت دولت‌های بزرگ در نظم معطوف به منشور ملل متحد غیرقابل انکار است، اما لاف‌اقل از این حیث که خود از اجزای سیستمی تلقی می‌شوند که آنارشی متکی بر قدرت را کنار گذاشته‌اند،

۱. نکات داخل گیومه از مقدمه‌ی منشور گرفته شده است.

مهم تلقی می‌گردد.

بر واضح است که اگر از یک سو هیجان غلبه بر فاشیسم هیتلری و فضای سیاسی تبلیغی پایان جنگ جهانی دوم آن‌هم با قدرت بمب اتم تصعید پیدا نمی‌کرد، و از دیگر سو اتحاد قدرت‌های بزرگ بیش از حد بزرگ جلوه داده نمی‌شود بلکه بر طبیعت شکننده‌ی تاریخی آن نیز توجه و تأکید می‌شد و احتمال از هم پاشیدن وفاق سیاسی زمان جنگ و رویارویی آنها داده می‌شد، چه بسا آگاهی جهانی‌ای حاصل می‌گردید تا چند دولت را همه کاره‌ی تمامیت سازمان ملل در حوزه‌ی مدیریت کلان نظام بین‌الملل قرار ندهند. بدیهی است که در برگزاری جلسات تدوین منشور ملل متحد در زمان جنگ، که قدرت‌های بزرگ عهده‌دار آن شده بودند، کارشناسی‌های همه جانبه‌ی لازم را طی نکرده بلکه تحت‌الشعاع فضای روانی نقش‌آفرینی‌های مقطعی دولت‌های بزرگ علیه نازی‌ها بوده است. از این حیث، ملحوظ داشتن حق و تو برای قدرت‌های بزرگ معنادار می‌شود. اما نظام منشور ملل متحد به‌رغم همه‌ی ضعف‌های ساختاری و نابرابری‌های غیرقابل انکار، در کلیت خود گامی بازدارنده برای تکروی و یک‌جانبه‌گرایی تلقی می‌گردد. تحقیقاً فرادستی ناشی از تکنولوژی نوین که بیش از هر چیز در صنایع پیشرفته‌ی نظامی به‌منصه‌ی ظهور رسیده، اگر در چارچوب ارجاع مبتنی بر اجماع سازمان‌های فرا ملی نهادینه‌ای همچون سازمان ملل قرار نگیرد و کنترل نشود، افق جنگ‌هایی نمایان می‌شود که قربانیان آن صرفاً به‌صحنه‌ی عملیات نظامی محدود نخواهد بود.^(۱)

رهیافت نظم‌گرایی حداقل در چارچوب منشور ملل متحد، رهیافتی است که همگام با توسعه‌ی ارتباطات و تحولات تکنولوژیکی و به چالش کشیده شدن مرزهای سستی دولت‌محور، روابط بین‌الملل را در روابط فراملی بین ملت‌ها جستجو می‌کند و شکل خاصی از نظم حقوقی - سیاسی را طلب می‌کند؛^(۲) نظامی که وفق مبانی نظری آن، هنجارها و معیارهایی فارغ از هر قید و شرطی به نیت افراد انسانی وضع گردیده و بر اجرای آن در همه حال تأکید و اصرار می‌شود. اصول و قواعدی که در کلیت خود بر تزاخم و تنازع خجل‌آفرین تشنگان قدرت در سطوح داخلی و بین‌المللی سایه‌ی سنگین

1. Nina H.B. Jørgenson, *The Responsibility of states for International Crimes*, (Oxford : Oxford University press. 2000), pp. 165-179.

2. Richard Falk, *Op. cit.* pp.12-13.

افکنده و از قبل آنها هیچ‌گونه توجیهی برای مشروعیت بخشیدن به خشونت‌های بی‌دلیل قابل قبول نخواهد بود. روندی پرشتاب که مؤید جهانی شدن معیارها و موضوعیت یافتن هنجارهایی است که برای همه بالسویه است. امری که به‌واقع نه تنها تغییر در کار ویژه‌ی نهادها و واحدهای سیاسی، بلکه دگرگونی در فرهنگ‌های سیاسی را پیش‌بینی می‌کند. در این گستره و وفق فرهنگ رفتاری مطلوب افکار عمومی که از سوی نهادهای جامعه‌ی مدنی جهانی بر آن تأکید و بر اعمال و اجرای موازین بین‌المللی معطوف به هنجارهای بشری اصرار می‌شود، تهاجم نظامی آمریکا علیه عراق، به‌رغم مقاومت‌ها و مخالفت‌ها در سطح سازمان ملل متحد، هیچ توجیهی جز یک‌جانبه‌گرایی هژمونیک ندارد. اقدام خود محورانه‌ای که به مثابه نادیده انگاشتن تمام اهداف عالی‌ای است که به‌واقع می‌بایست همه‌ی اعضا و خصوصاً اعضای شورای امنیت تلاش نمایند تا اقداماتی از این نوع انجام نگیرد. در غیراین صورت مبانی نظری و فلسفه‌ی وجودی سازمان ملل متحد موضوعیت خود را از دست می‌دهد و شیوه‌ها و راهکارهای ملحوظ در منشور جهت مقابله‌ی روشمند و متمرکز با تخلفات بی‌معنا جلوه می‌کند. بی‌توجهی به این روند بین‌المللی نهادینه شده و مورد تأکید همه‌ی جهانیان به مثابه نادیده گرفتن سازمان ملل متحد است، رویدادی که در گذشته و در وضعیت آنارشی ناشی از روابط قدرت، دولت‌هایی همچون آلمان هیتلری و ایتالای فاشیست در جنگ جهانی دوم آن را پیموده و تجربه کرده‌اند و آنچه عاید جامعه جهانی شده هزینه‌های سنگین غیرقابل جبران کشتار و ویرانی بود که تحمیل گردید. اما آیا واقعیت عینی مقتضیات روزگار جهانی شده‌ی ما که برکلیه‌ی شئون فردی - جمعی حیات شهروندان ملل مختلف سایه افکنده، برای این نوع تلقی از روابط سیاسی ملی - جغرافیایی محملی باقی می‌گذارد؟ از طرف دیگر، آیا در مقابل می‌توان پدیده‌ی قدرت و روابط مبتنی بر قدرت در سیاست بین‌الملل را نادیده گرفت؟ چه نسبتی بین ضرورت برقراری نظم و امنیت معطوف به مصالح جامعه‌ی بین‌المللی و واقعیت انکارناپذیر قدرت در پرتو سیاست بین‌الملل متأثر از اراده‌ی دولت‌های برخوردار از حاکمیت می‌توان برقرار کرد؟ چگونه می‌توان واقعیت وابستگی و همبستگی متقابل جهانی را که در پرتو روند جهانی شدن بر عمق و گستره‌ی آن افزوده می‌شود، در سیاستگذاری‌ها و تصمیم‌گیری‌های بین‌المللی دخالت داد؟ محوریت دولت‌ها و ایفاگری نقش بنیادین نهادهای بین‌المللی فرا دولتی را چگونه می‌توان با هم آشتی داد؟ آیا تنها معضل جامعه‌ی جهانی، جنگ و تهدید به

جنگ بوده و سازمان‌های بین‌المللی و در رأس آن سازمان ملل متحد از عهده‌ی آن برنیامده‌اند؟ یا اینکه سازمان ملل متحد و نهادهای وابسته‌ی به آن، توانسته‌اند در قبال بسیاری از وضعیتهایی که ممکن بود به جنگ منجر شود، از طریق گفتگو و مذاکره به راه‌حل‌های مسالمت‌آمیز نایل آمده و اینکه عمق و شدت و مدت مخاصمات را کاهش داده و مهمتر از همه، برای عاملان جنگ‌های تجاوزکارانه، محکمه‌ی بین‌المللی تشکیل دادند؟ آیا مسایل و مشکلات دیگری همسطح با جنگ بر جامعه‌ی جهانی عارض شده که سازمان‌های بین‌المللی از عهده‌ی آنها بر آمده و توجه دولت‌ها را به آنها جلب کرده‌اند؟ آیا تحولات جهانی به گونه‌ای رقم خورده که روابط بین‌الملل را تنها در روابط بین دولت‌ها جست و جو نکنند، بلکه فراتر از آن بر عرصه‌ی «درون دولتی» یا «فرا دولتی» متمرکز شوند؟ آیا جهان پیش رو، در هزاره‌ی جدید، دستاوردهای گذشته را بر نتافته بلکه به تناسب نیازهای خود، نقش‌ها و وظایف جدیدی برای کنشگران بین‌المللی و مهمتر از همه برای دولت‌ها تعریف می‌کند؟ آیا می‌توان بر این ایده صحه گذاشت که حکومت (government) بر واحدهای جغرافیایی در چارچوب حکمرانی (governance) (به مثابه اداره‌ی امور و تدبیر مسایل، فراتر از مرزهای مضیق اما مؤثر بر مرزها) اعمال می‌گردد لذا مؤلفه‌های قدرت و نفوذ در پرتو پدیده‌ی غالب جهانی شدن (روندی فراسوی مرزها با آثار عینی بر همه) معنا و مفهوم جدیدی یافته‌اند؟ آیا می‌توان بر این باور بود که در فضای جدید، انسان‌ها در رابطه با جهان به منزله‌ی یک کل رفتار می‌کنند و ارزش‌های مورد حمایت جهانی را مدنظر دارند؟ یا اینکه ماهیت نظام بین‌المللی، القاکننده‌ی حاکمیت فرادستانه‌ی طبقه‌ی حاکم ذی‌قدرت «سرمایه‌داری» بلکه «مردسالارانه‌ای» است که فرو دستان «کارگر» و «زن» ناتوان» به مثابه «ابزار تولید» آن فرض می‌شوند؟ و سازمان‌های بین‌المللی نیز هنوز کارایی‌ای ندارند مگر اینکه قدرتمندان و چه بسا قدرت «هژمون» اراده کنند؟ یا اینکه نقش پویای سازمان‌های بین‌المللی را در حوزه‌های موضوعی غیر از جنگ بین‌الدولی باید جست و جو کرد و دستاوردهایی که در زمینه‌هایی همچون «توسعه»، «محیط زیست»، «حقوق بشر»، عرضه گردیده، نیز مورد توجه و ارزیابی قرار می‌گیرند؟

در این کتاب، با تبیین مؤلفه‌ها و ابتدای بر رهیافت‌های نظری «واقع‌گرایی»، «لیبرالیسم»، «مارکسیسم» و «فمینیسم»، در حوزه‌های موضوعی‌ای همچون

«امنیت منطقه‌ای»، «امنیت بین‌المللی»، «تجارت»، «توسعه»، «محیط زیست»، «مسائل اجتماعی و بشردوستانه» (حقوق بشر) و نیز مقوله‌ی «حکمرانی جهانی» در آینده‌ای دور (سال ۲۰۷۵) با تأکید بر روند پرشتات «جهانی شدن» و ظهور و بروز مسائل جدید که بر جامعه‌ی جهانی عارض خواهد شد، به تحلیل و ارزیابی نقش و کارکرد سازمان‌های بین‌المللی پرداخته شده است.

www.ketab.ir

فصل اول

مقدمه

به موازات پایان یافتن قرن بیستم، رنسانسی در مطالعه‌ی سازمان‌های بین‌المللی در حال شکل‌گیری است. سازمان‌های بین‌المللی نظیر سازمان ملل متحد (UN)، سازمان تجارت جهانی (WTO) و صندوق بین‌المللی پول (IMF)، در اداره‌ی امور داخلی و بین‌المللی بسیاری از جوامع، نقش‌های زیادی ایفا می‌کنند. اندیشمندان و سیاستمداران به مسایل ناظر بر ماهیت و رفتار سازمان‌های بین‌المللی توجهات خاص نشان می‌دهند. چه کسانی و چرا سازمان‌های بین‌المللی را ایجاد کردند؟ این سازمان‌ها چه منافعی را تأمین می‌کنند؟ چگونه اقدامات آنها اشخاص، گروه‌ها و جوامع را تحت‌تأثیر قرار می‌دهند؟ آینده‌ی سازمان‌های بین‌المللی در قرن ۲۱ چگونه است؟

در این کتاب درسی، نظریه و عمل سازمان‌های بین‌المللی را بررسی کرده و می‌پذیریم که سازمان‌های بین‌المللی بخشی از یک شبکه‌ی پیچیده‌ی روابط هستند که می‌توانند ارتباطات فروملی (subnational)، ملی، بین‌المللی و فراملی (transnational) داشته باشند. با ترسیم الگوهای این رشته‌ی پیچیده، ما چهار زیرساخت و چارچوب نظری رقیب (واقع‌گرایی، لیبرالیسم، مارکسیسم و فمینیسم) را به عنوان ابزارهایی جهت نگرش به موضوع به کار می‌گیریم. به زبان فنی، یک نظریه عبارت از مجموعه‌ای اصول عمومی است که دارای ارزش توصیفی، تبیینی و پیشگویانه (predictive) می‌باشد. بنابراین، ما می‌توانیم نظریه‌ی روابط بین‌الملل را به مثابه ابزار روشمند کردن [سامان دادن] و فهم سیاست جهانی تلقی کنیم.

چارچوب‌های نظری بر مفروضه‌های ساماندهی مبتنی هستند که تحلیل راهنما و جهانی را آسان می‌کنند. از بسیاری جهات، رهیافت‌های نظری کاملاً با جهان‌بینی‌ها

(worldviews) مشابهند. (مجموعه‌ای از اعتقادات که در سطح وسیعی مورد پذیرش قرار گرفته‌اند): هم به عنوان نقشه‌های (طرح‌های) ذهنی به کار رفته و هم راهنما و الگویی را نسبت به اینکه جهان چگونه اداره می‌شود، ارائه می‌دهند. با وجود این جهان‌بینی‌ها غیررسمی‌تر هستند. آنها آشکارا از رهگذر ارزش‌ها، هنجارها (norms) و فرهنگ‌ها شکل می‌گیرند. چارچوب‌های نظری با ابتدای بر جهان‌بینی‌ها شکل می‌گیرند، اما از آن حیث که سازوکارهایی برای تولید روشمندانه (methodically) فرضیه‌ها (hypotheses)، تبیین‌ها (explanations) و پیش‌بینی‌ها (predictions) درباره‌ی سیاست جهانی می‌شوند، دقیق‌تر هستند.

راه دیگر برای اندیشیدن درباره‌ی چارچوب‌های نظری، عبارت از تصور و تجسم آنها به عنوان یک دوربین است که عدسی‌های (lenses) مختلف آن به ما اجازه می‌دهند که ویژگی‌ها و فرایندهای متمایز سیاسی، اقتصادی و اجتماعی‌ای را مورد توجه قرار دهیم که به سیاست جهانی شکل می‌دهند. این عدسی‌ها به عنوان فیلتر عمل کرده، توجه را به سوی برخی از انواع کنشگران جلب کرده (و منحرف کرده) و بحث را روی برخی از انواع پرمش‌ها متمرکز می‌سازند. از رهگذر این عدسی‌های نظری، ما انعکاس‌های متفاوتی را مشاهده می‌کنیم. تبیین متفاوتی راجع به اینکه کدام کنشگر (دولت‌ها، افراد، طبقه، جنس) باید به گونه‌ای برجسته‌تر در فهم و درک ما از روابط بین‌الملل نقش داشته باشد. این عدسی‌ها تحلیل ما را هدایت کرده، به ما اجازه می‌دهند انواع خاصی از پویش‌های (dynamics) بین‌المللی (آنارشی، وابستگی متقابل، سرمایه‌داری و پدرسالاری (Patriarchy)) را بررسی نماییم. از این رو، عدسی‌های نظری ما که الگوهای متفاوتی را نشان می‌دهند، درعین حال تفسیرهای متفاوتی را در مورد ماهیت و نقش‌های سازمان‌های بین‌المللی در سیاست بین‌الملل ارائه می‌دهند.

چارچوب‌های نظری به ما اجازه می‌دهند چنین موضوعات پیچیده‌ای همچون روابط بین‌الملل را به یک شیوه‌ی سیستمیک (نظام‌مند)، سازماندهی و ساده‌سازی نماییم. آنها همچنین به ما یادآوری می‌کنند که نظریه‌های متفاوتی درخصوص اینکه چگونه جهان اداره می‌شود، وجود دارند.

از این رو جرج بوش، رئیس‌جمهور اسبق ایالات متحده‌ی آمریکا می‌توانست سازمان ملل متحد را به عنوان یک پایه "نظم‌نویین جهانی" ببیند در حالی که سناتور جسی هلمز (Jesse Helms) می‌توانست با اعتقاد مشابه به این نکته اصرار بورزد که همین نهاد

تهدیدی برای امنیت ملی ایالات متحده‌ی آمریکا است. متأسفانه ایجاد یک نظریه فرآیندی شسته و رفته و منظم نیست. اندیشمندان (scholars) و متخصصین (practitioners) همواره به صورت عمودی در یک چارچوب قرار نمی‌گیرند و حدود و ثغور این نظریه‌ها آشکار و مشخص نیستند. بواقع، حداثی‌ها بی‌شک مبهم و نامشخص‌اند و این امر به نوبه‌ی خود بر پیچیدگی موضوع می‌افزاید و به آمیختگی و اغتشاش مفهومی کمک می‌کند.

مطالعات مقدماتی سازمان‌های بین‌المللی: نظر اجمالی

یک سازمان بین‌المللی چیست؟ تاریخ سازمان‌های بین‌المللی به عنوان یک رشته‌ی مطالعاتی هیچ پاسخ دقیقی به این پرسش نمی‌دهد. تغییرات تحلیلی از "نهادهای رسمی" (formal institutions) به فرایندهای نهادی (institutional processes)، مفهوم سازمان‌های بین‌المللی را به شمول تقریباً هر نوع رفتار تکراری (repetitive)، الگودار (patterned) توسعه داده است. سستاً سازمان‌های بین‌المللی، به عنوان نهادهای رسمی‌ای تلقی می‌شده‌اند که اعضای آنها دولت‌ها هستند. چنین سازمان‌هایی، سازمان‌های بین‌الدولی (حکومتی - inter-governmental)، (IGOs) نامیده می‌شوند به این دلیل که حکومت‌های دولت - ملت‌ها، آزادانه به آنها ملحق شده، کمک مالی کرده و در سازمان تصمیم‌گیری می‌کنند.

سازمان‌های بین‌الدولی به‌سادگی در پرتو هدف و ساختارهایشان شناخته می‌شوند و رویه‌های تصمیم‌گیری (decision making)، مشخصاً از اساسنامه یا معاهده احصا می‌شوند. نمونه‌های سازمان‌های بین‌الدولی، عبارتند از: سازمان ملل متحد، سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (NATO)، اتحادیه‌ی اروپایی (EU) و جامعه‌ی دولت‌های عربی (اتحادیه‌ی عرب).

همه‌ی سازمان‌های بین‌الدولی از عضویت رسمی حکومت‌ها برخوردارند. سازمان‌های بین‌الدولی را می‌توان به صورت دقیق‌تر از رهگذر قواعد عضویت طبقه‌بندی کرد. سازمان‌های بین‌الدولی می‌توانند از عضویت جهانی برخوردار باشند که به این ترتیب همه‌ی دولت‌ها مجاز به پیوستن به سازمان هستند. برای مثال حداقل به طور اصولی همه‌ی دولت‌ها می‌توانند اعضای سازمان ملل متحد باشند: ماده‌ی ۴ فصل ۲ منشور اشعار می‌دارد: «سایر کشورهای شیفته‌ی صلح که تعهدات مندرج در این

منشور را بپذیرند و به نظر و تشخیص سازمان قادر و مایل به اجرای آن باشند، می‌توانند به عضویت سازمان ملل متحد درآیند. دولت‌هایی که خواهان عضویت هستند باید درخواست خود را به شورای سازمان امنیت ملل متحد بدهند که بالمآل به مجمع عمومی توصیه‌ای [دال بر پذیرش] ارائه می‌کند. نهایتاً مجمع عمومی تصمیم نهایی را اتخاذ می‌کند. در حالی که تصمیمات ناظر بر عضویت می‌تواند کاملاً سیاسی باشد، اما سازمان ملل متحد در بسیاری از موارد، بر مبنای سیاست درهای باز (open-door) عمل کرده‌است.

سازمان‌های بین‌الدولی همچنین می‌توانند عضویت محدود داشته باشند. مشارکت در سازمان‌های بین‌الدولی در پرتو برخی معیارهای عینی (objective) محدود می‌شود. برای مثال، جامعه‌ی عرب یک نهاد اختیاری (voluntary) از دولت‌هاست که مردم آنها اساساً به زبان عربی سخن می‌گویند. این مؤسسه در مقام تقویت پیوندهای عربی و پیشبرد اهداف مشترک سیاسی و اقتصادی است. ناتو (NATO) یک اتحادیه‌ی امنیتی (security alliance) است، که عضویت در آن محدود است. این اتحادیه از قبل ترکیبی از ملاحظات سیاسی، جغرافیایی و نظامی خاص محدود می‌شود.

سازمان‌های بین‌الدولی همچنین به واسطه‌ی اهدافشان نیز طبقه‌بندی می‌شوند. سازمان‌های بین‌الدولی می‌توانند سازمان‌هایی با اهداف عمومی و یا چندجانبه باشند که به این معناست که آنها می‌توانند هر مسئله‌ی بین‌المللی را در دستورکار خود قرار دهند. یک نمونه از سازمان با هدف عمومی، سازمان وحدت آفریقا (OAU) است. این سازمان در سال ۱۹۶۳ تأسیس شده و متشکل از ۵۰ دولت آفریقایی است که برای کمک به استعمارزدایی از قاره‌ی آفریقا و پیشبرد و کمک به خودمختاری ملل ایجاد گردیده‌است. سازمان وحدت آفریقا به صورت آشکار و برنامه‌ریزی شده‌ای حکومت سفیدپوستان و نژادپرستی در بخش جنوبی قاره را به چالش کشیده است. از لحاظ سیاسی و دیپلماتیکی (و شاید نظامی)، سازمان وحدت آفریقا از جنبش‌های ناسیونالیستی سیاه حمایت به عمل آورده و سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی را سازماندهی کرده است که معطوف به مسایل حقوق بشر و مهاجرت و پناهندگی است. سازمان‌های بین‌الدولی ای همچون سازمان وحدت آفریقا، مجموعه‌ای از مسایل بین‌المللی تأثیرگذار بر اعضایشان را مورد توجه قرار می‌دهند.

سازمان‌های بین‌الدولی در عین حال می‌توانند دستورکارهای محدود داشته باشند. از

این رو، آنها ممکن است روی مسایل خاص نظامی، اقتصادی یا اجتماعی تمرکز کنند. برای مثال اتحادیه‌ی ایالات متحده‌ی آمریکا، نیوزیلند و استرالیا (ANZUS) یک سازمان امنیتی سه‌جانبه محدود است. نمونه‌های دیگر عبارت‌اند از: سازمان بین‌المللی کار (ILO) که عهده‌دار تعیین معیارهای بین‌المللی کار است و سازمان بهداشت جهانی (WHO) که مسئول توجه به مسایل بهداشتی در گستره‌ای از ایجاد مصونیت برای کودکان گرفته تا شیوع وبا و ایدز می‌باشد. سازمان‌های بین‌الدولی تخصصی در خصوص بسیاری از مسایل بین‌المللی خاص تحلیل متمرکز و کارشناسی ارائه می‌دهند.

مطالعات سنتی سازمان‌های بین‌المللی، به‌ویژه در طول نیمه‌ی اول قرن بیستم به تمرکز صرف روی چارچوب نهادی (institutional) و معیارهای سازمان‌های بین‌الدولی جهت‌گیری داشتند به این منظور که نقش‌ها و رفتار آنها را در روابط بین‌المللی توضیح دهند. رهیافت قانون‌گرایانه (Legalistic) و توصیفی (descriptive) به سازمان‌های بین‌الدولی از عهده‌ی فهم رفتار و کارکرد سازمان‌های بین‌المللی برنیامدند. برای مثال از تبیین اینکه چرا فعالیت‌های سازمان‌های بین‌الدولی معمولاً با مأموریت‌های مورد ادعای آنها مطابقت ندارد، بر نمی‌آیند. اساسنامه‌ها ممکن است متضمن اهداف، مقاصد و رویه‌ها [طرزکار] باشند، اما عملکرد سازمان‌های بین‌المللی تا حدودی متفاوت است. برای نمونه، منشور ملل متحد، شورای امنیت سازمان ملل متحد را عهده‌دار حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و مقابله با جنگ تجاوزکارانه می‌کند. اما در طول جنگ سرد، شورای امنیت سازمان ملل متحد کمتر از عهده‌ی این مأموریت برآمده است. در دهه‌ی ۱۹۶۰ تحقیقات علمی تلاش برای فهم فرآیندهای نهادی و نقش‌های سازمانی سازمان‌های بین‌الدولی را تغییر دادند. اندیشمندان در مقام فهم این مطلب برآمدند که چگونه منافع دولت‌ها ارتقا یافته یا با اهداف سازمان‌های بین‌المللی تداخل پیدا می‌کنند. اندیشمندان که با ناسازگاری و عدم انطباق بین اهداف مکتوب سازمان‌های بین‌المللی و عملکرد آنها مواجه گردیدند، مجبور شدند سیاست و اقتصاد سازمان‌های بین‌المللی را مورد توجه قرار دهند.

در عین حال، اندیشمندان همچنین در مقام توضیح این پرسش برآمدند که چرا این‌گونه به‌نظر می‌رسد که سازمان‌های بین‌المللی در حوزه‌های موضوعی (issues areas) غیرسیاسی شده، کارکرد بهتری دارند. این تحلیل‌های کارکردگرایانه (functionalist) نشان داد که همکاری در حوزه‌های غیرسیاسی (اقتصادی و اجتماعی)

می‌تواند به حوزه‌های فوق‌العاده سیاسی، همچون امنیت، تسری (تأثیر انتقالی - spillover) یابد. این‌گونه تلقی می‌شود که تسری، همگرایی جوامع در یک جامعه‌ی سیاسی و اقتصادی واحد را تسریع می‌نماید. تمرکز روی فرآیندهای نهادی و نقش‌های سازمانی، دوگانگی (duality) بین منافع دولت‌ها و این ایده را به منصه‌ی ظهور رساند که سازمان‌های بین‌الدولی همچنین می‌توانند کنشگرانی مهم باشند، ولو اینکه دولت‌ها اعضای اصلی آنها باشند.

از دهه‌ی ۱۹۸۰، مطالعه‌ی سازمان‌های بین‌المللی شاهد یک تحول بنیادی در تحلیل رژیم‌های بین‌المللی بوده است. مطالعه‌ی رژیم‌های بین‌المللی بر روی انواع دیگری از تعاملات بین‌المللی متمرکز شده که با مستقل از سازمان‌های بین‌الدولی یا به همراه آنها صورت می‌گیرد. رژیم بین‌المللی به عنوان مجموعه‌ای از اصول آشکار و ضمنی، هنجارها، قواعد و رویه‌های تصمیم‌گیری تعریف می‌شود که حول آن انتظارات دولت‌ها در یک حوزه‌ی موضوعی خاص با هم تلاقی می‌کنند. تحلیل رژیم، تحلیل را به دربرگرفتن کنشگران دیگری، ورای دولت‌ها و سازمان‌های بین‌الدولی نظیر سازمان‌های غیردولتی (NGOs)، شرکت‌های چند ملیتی (MNCs) و حتی افراد سوق می‌دهد.

سازمان‌های غیردولتی اساساً سازمان‌های خصوصی و غیرانتفاعی‌اند که به مجموعه‌ای از فعالیت‌های بین‌المللی مبادرت می‌ورزند. سازمان‌های غیردولتی می‌توانند در جهت یک موضوع واحد جهت‌گیری داشته باشند یا می‌توانند از دستورکار چندمنظوره برخوردار باشند. سازمان‌های غیردولتی در سیاست‌های بین‌المللی از رهگذر تعریف اهداف، ارائه اطلاعات و دادن مشورت مشارکت می‌کنند. آنها همچنین بر حکومت‌ها و سازمان‌های بین‌الدولی از طریق تکنیک‌های لابی‌گری مستقیم و غیرمستقیم فشار وارد می‌آورند. سازمان‌های غیردولتی نظیر عفو بین‌المللی (Amnesty International)، صلح سبز (Green peace) و کمیته‌ی بین‌المللی صلیب سرخ (ICRC) در تعیین هنجارهای بین‌المللی و اجرای سیاست‌های بین‌المللی تأثیرگذار هستند. درحالی‌که اکثریت سازمان‌های غیردولتی برخی کمک‌های مالی از حکومت‌ها دریافت می‌کنند، اما فعالیت‌های آنها می‌تواند مستقل باشد و اغلب با سازمان‌های بین‌الدولی هماهنگ هستند. شرکت‌های چندملیتی مؤسسات انتفاعی (for-profit) هستند که در دو یا چند کشور شرکت‌های وابسته دارند. شرکت‌های چندملیتی درگیر فعالیت‌هایی هستند که متضمن حرکت کالاها (goods) و خدمات (services) در عرض مرزهای ملی

است. سازمان‌های بین‌الدولی و سازمان‌های غیردولتی و شرکت‌های چندملیتی انواع سازمان‌های بین‌المللی هستند که به صورت گسترده‌ای در تحلیل رژیم مورد بررسی قرار می‌گیرند.

تحلیل رژیم اصول و قواعد عینی (tangible) را مورد بررسی و مذاقه قرار می‌دهد که در اساسنامه‌ها، معاهدات و حقوق بین‌الملل لحاظ می‌شوند. اصول، قواعد، هنجارها و رویه‌های تصمیم‌گیری غیررسمی نیز مورد بررسی قرار می‌گیرند (با این مفروضه که آنها قابل تشخیص هستند)، هرچند که آنها در هیچ معنای رسمی شرح و بسط نمی‌یابند. تحلیل رژیم به دنبال توضیح و قالب‌ریزی ماهیت پیچیده‌ی روابط بین‌الملل است که در آن کنشگران متعدد در مجموعه‌ای از اقدامات بین‌المللی و فراملی درگیر هستند. تحلیل رژیم در پی فهم رشته‌ی بسیار پیچیده‌ی روابط بین‌الملل است که همواره از طریق برخی از انواع سازمان‌های بین‌المللی توسعه و گسترش می‌یابد.

تغییرات تحلیلی که در سازمان‌های بین‌المللی به عنوان یک رشته‌ی مطالعاتی رخ داده، به هیچ وجه بیانگر آن نیست که یک نوع تحلیل بر نوع دیگر برتری دارد و به این معنا نیز نیست که تحقیق پیشین روی نهادهای رسمی در مواجهه با تحلیل‌های رژیم منسوخ است. به واقع پیچیدگی و ابهام تحلیل مبتنی بر رژیم، بسیاری را به آنجا رهنمون کرده که کلیت سعی و تلاش را به عنوان هوس گذرا (passing fad) یا آشفتگی روشنفکری (intellectual chaos) تلقی کنند. فرض اینکه تاریخ این رشته، تکامل و تحول را در داشتن وضعیت عالی‌تر نشان می‌دهد، اشتباه است. بلکه تحقیق سنتی و معاصر در سازمان‌های بین‌المللی مؤید کار محققین و اندیشمندان با پیش‌زمینه‌های نظری متفاوت است؛ پیش‌زمینه‌هایی که به تلقی آنها از روابط بین‌الملل و نقش سازمان‌های بین‌المللی در آن روابط شکل می‌دهد. آشفتگی مفهومی، سازمان‌های بین‌المللی را از حیث دربرگرفتن جهت‌گیری‌های نظری متفاوت، احاطه کرده است. از این رو سازمان‌های بین‌المللی بسیاری از حوزه‌ها را فرامی‌گیرند. سازمان‌های بین‌المللی، سازمان‌های بین‌الدولی (نظیر سازمان ملل متحد)، سازمان‌های غیردولتی (نظیر صلح سبز) و شرکت‌های چندملیتی (نظیر جنرال موتورز) هستند. سازمان‌های بین‌المللی در عین حال نهادها (institutions)، فرآیندها (processes)، قوانین (laws) و رژیم‌ها هستند که شامل کنشگران دولتی و غیردولتی می‌شوند.

- سازمان این کتاب درسی

هدف اصلی این کتاب، تحقیق و کاوش در ماهیت، نقش و رفتار سازمان‌های بین‌المللی در سیاست جهانی است. به منظور نیل به این هدف، با استفاده از چهار رهیافت نظری سازمان‌های بین‌المللی تحلیل می‌شوند. هیچ تلاشی برای درجه‌بندی کردن این نظریه‌ها برحسب اهمیت آنها انجام نمی‌گیرد و پیش‌فرض‌های بنیادی آنها مورد چالش قرار نمی‌گیرد.

رهیافت‌های نظری عموماً بر پایه کیفیت و ویژگی تبیین‌ها، توصیف‌ها و پیش‌بینی‌های آنها سنجیده می‌شوند، نه بر مبنای صحت پیش‌فرض‌هایشان. عموماً زمانی که افراد به گفتگوهای گذشته‌ی یکدیگر پایان می‌دهند، جهت‌گیری نظری نادیده گرفته می‌شود یا پیش‌فرض‌های اساسی آن مورد چالش قرار می‌گیرد. دانشجویان آن زمان که می‌پذیرند یک رهیافت نظری ممکن است برای تحلیل یک نوع سازمان یا وضعیت مفید باشد، اما برای سازمان یا وضعیت دیگر این‌گونه نباشد، باید برای خود فایده‌ی یک تبیین خاص را مشخص کنند. دانشجویان همچنین در برابر رد توضیحات، تبیین‌ها و دیدگاه‌های برگرفته از یک رهیافت نظری که با جهان‌بینی‌شان ناسازگار است، احتیاط می‌کنند.

در فصل دوم، فوت و فن‌ها و ظرایف سه نوع سازمان بین‌المللی (سازمان‌های بین‌الدولی، سازمان‌های غیردولتی و شرکت‌های چندملیتی) بررسی می‌شود. ساختار و اصول سه سازمان بین‌الدولی (سازمان ملل متحد، اتحادیه‌ی اروپایی و جامعه‌ی عرب) به تفصیل بررسی می‌شوند. سازمان‌های غیردولتی به طور کلی برحسب نقش‌ها و کارکردهایشان مورد بررسی قرار می‌گیرند. شرکت‌های چندملیتی در زمینه‌ی فعالیت‌ها و اهدافشان تحلیل می‌شوند. هدف فصل دوم، اساساً آگاهی بخشی و اطلاع‌رسانی است. این فصل برای دادن یک ایده از ترکیب اساسی برخی از سازمان‌های بین‌الدولی و کارکردهای سازمان‌های غیردولتی و شرکت‌های چندملیتی طراحی شده است. نظریه‌های روابط بین‌الملل در فصول بعدی برای تفسیر فعالیت‌های سازمان‌های بین‌المللی در سیاست جهانی مورد استفاده قرار می‌گیرند.

سازمان‌های بین‌المللی در خلأ وجود ندارند. آنها جزئی از دیدگاه سیاسی جهان هستند - چشم‌اندازی که در آن اندیشمندان و ناظران درباره‌ی اهمیت نسبی برخی کنشگران و پویاها توافق ندارند. همان‌طور که ولف و رسنیک (Wolff and Resnick) اظهار داشته‌اند تفاوت‌های بین این نظریه‌ها جزئی نیستند. تفاوت‌های نظری به

اختلاف‌های بارزی در این باره منتهی می‌شوند که جهان چگونه اداره می‌شود و چه چیزهایی باید تغییر یابند. اختلاف دربارہی سیاست، عبارت از اختلاف دربارہی نظریه‌هاست. اولویت‌ها و اقدامات سازمان‌های بین‌المللی به نحو کافی و وافی درک نمی‌شوند مگر آنکه توجه قابل ملاحظه‌ای به نظریه‌هایی مبذول گردد که مضمون و معنای فعالیت‌های معطوف به خود را ارائه می‌دهند.

به عنوان یک رشته‌ی مطالعاتی، سازمان‌های بین‌المللی می‌تواند به منزله‌ی بُر زدن کارت‌های بازی تلقی شود. در این متن، ما کارت‌ها را با استفاده از رهیافت نظری یا مناسب تنظیم می‌کنیم. واقع‌گرایی، لیبرالیسم، مارکسیسم و فمینیسم (به ترتیب به عنوان تک خال یا پیک (spades)، خشت (diamonds)، خاج یا گشنیز (Clubs) و دل (hearts)، توصیف شده‌اند) به عنوان طرح‌های ذهنی مورد استفاده قرار می‌گیرند که به جهت‌بخشی روابط و سازمان‌های بین‌المللی معاصر کمک می‌کنند. سپس این رهیافت‌های نظری را در قبال حوزه‌های موضوعی اساسی مورد توجه سازمان‌های بین‌المللی (امنیت، روابط اقتصادی، توسعه، محیط زیست و حقوق بشر) به کار می‌بندیم. واقع‌گرایی، لیبرالیسم، مارکسیسم و فمینیسم تلقی‌های متفاوتی از دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی را مفروض می‌گیرند؛ بنابراین برداشت‌های متفاوت از اداره‌ی امور [حکمرانی] بین‌المللی دارند. پیش‌بینی‌های ناظر بر ماهیت اداره‌ی امور جهانی در سال ۲۰۷۵ میلادی برای نشان دادن این مطلب که هریک از رهیافت‌های نظری به فهم فراگیر و جامع‌تر از نقش سازمان‌های بین‌المللی و روابط بین‌الملل کمک می‌کنند، ارائه می‌شود. در بازی ورق یک نفره (بازی با خود - solitaire)، همه‌ی ورق‌های تک خال (suits) برای بردن بازی لازم است.

واقع‌گرایی

در فصل سوم، نظریه‌ی واقع‌گرایی، قدیمی‌ترین رهیافت نظری روابط بین‌الملل مورد بررسی قرار می‌گیرد. همچنین واقع‌گرایی مرسوم و مشهور به نظریه‌ی دولت محور (statist)، سوداگر (mercantilist) و ملی‌گرا (nationalist)، به منزله‌ی یک جهان‌بینی سیاست جهانی را اساساً ستیزه‌جویانه و اختلاف‌افکن تلقی می‌کند. روابط بین‌الملل متکی بر دولت - ملت‌های برخوردار از حاکمیت است که در مقام کسب و اعمال قدرت علیه یکدیگر هستند. دولت - ملت‌ها در یک جهان خطرناک و خصمانه موجودیت دارند

که نیروهای آنها باید برای جنگ و دیگر اشکال منازعه‌ی خشونت بار آماده شوند. این جهان‌بینی، چارچوب نظری واقع‌گرایانه‌ای را ارائه می‌نماید که بر چهار پیش‌فرض مبتنی است:

اول اینکه، دولت واحد اصلی تحلیل است. در حالی که واقع‌گرایان می‌پذیرند که کنشگران غیردولتی وجود دارند، اما برای کنشگران غیردولتی اهمیتی قائل نمی‌شوند چرا که آخرالامر آنها نسبت به دولت پاسخگو هستند یا دست‌کم در برابر اقدام دولت آسیب‌پذیرند (vulnerable). از نظر واقع‌گراها روابط دولت‌ها، روابط بین‌الملل است. دوم آنکه، دولت یک کنشگر یکپارچه و منطقی است. دولت آنچنان رفتار می‌کند که به مثابه یک واحد منحصر به فرد قادر به درگیر شدن در یک تحلیل هزینه و سود (cost-benefit) است، آن زمان که در مقام انتخاب شیوه‌های اقدام یا اخذ سیاست برمی‌آید. در حالی که واقع‌گراها می‌پذیرند که دولت - ملت از مردم، گروه‌های فشار، نهادهای حکومت و نمایندگی‌های بوروکراتیک تشکیل می‌شود، اما از نظر آنها دولت نهایتاً با یک صدا سخن می‌گوید. افزون‌بر این دولت منطقی است؛ یعنی در پی بقا (survive) و پیشینه‌سازی منافع ملی خود است. این مفروضه به واقع‌گراها اجازه می‌دهد که تحلیل را به صورت قابل ملاحظه‌ای از رهگذر تلقی دولت‌ها، آنچنان که گویی آنها افرادی هستند که به انتخاب‌های منطقی مبادرت می‌ورزند، ساده‌سازی (simplify) کنند. سوم آنکه، روابط بین‌الملل اساساً روابط ستیزه‌جویانه است. وجه مبهم‌تر طبیعت انسانی و احتمال مستمر یک تهدید خشونت‌بار، این امر را محرز و قطعی می‌سازد که روابط بین دولت‌ها ستیزه‌جویانه خواهد بود.

چهارم اینکه، موضوعات و مسایل بین‌المللی بین سیاست حاد (high) و ملایم (low) تقسیم می‌شوند. سیاست حاد مشتمل بر مسایل نظامی و ژئواستراتژیک است در حالی که سیاست ملایم دربرگیرنده‌ی مسایل اجتماعی و اقتصادی است. دولت‌ها به منظور پیشینه‌سازی امنیت و منافع ملی خود در پی کسب قدرت، کنترل و استقلال هستند. موضوعات امنیتی بر دستورکار بین‌المللی و دستورکار همه‌ی دولت‌ها حاکم است و به آن تداوم خواهد بخشید. موضوعات اقتصادی بین‌المللی تنها تا جایی که به توانمندی‌های قدرت نسبی دولت معطوف باشند، مهم هستند. تقریباً از منظر دولت‌ها موضوعات اجتماعی و زیست‌محیطی مهم نیستند چرا که مستقیماً با امنیت ملی ارتباط ندارند.

برای فهم تلقی واقع‌گرایانه از روابط بین‌الملل، درک مفهوم آنارشی لازم است. آنارشی به عنوان فقدان یک اقتدار عالی‌تر یا حکومت جهانی تعریف می‌شود. نظام بین‌الملل حول دولت‌های برخوردار از حاکمیت سازماندهی می‌شود. حاکمیت به این معناست که دولت یا نمایندگانش (حکومت) دارای اختیار تصمیم‌گیری نهایی در چارچوب صلاحیت سرزمینی خود هستند. این بدان معناست که در روابط بین‌الملل نسبت به دولت هیچ قدرت برتری وجود ندارد. این وضعیت دولت‌ها را ملزم می‌نماید که به منظور تضمین امنیتشان و سایر منافع ملی به دفاع از خود (self-help) مبادرت ورزند. روابط بین‌الملل، اساساً ستیزه‌جویانه است چرا که دولت‌ها هر چیز را که به عنوان منفعت شخصی (self-interest) پی می‌گیرند با منافع سایر دولت‌ها تلاقی پیدا می‌کند. این تضاد منافع می‌تواند به راحتی به خشونت منجر شود. به موازات فقدان حکومت جهانی، هیچ داوری (referee) برای حل اختلافات یا جلوگیری از جنگ وجود ندارد. بنابراین دولت‌ها باید در پی کسب قدرت باشند، زیرا از طریق قدرت است که دولت‌ها می‌توانند منافعشان را افزایش دهند و امنیتشان را در شرایط آنارشی تضمین کنند.

تأکید واقع‌گراها بر آنارشی به معنای آن نیست که آنها نظام بین‌الملل را آشفته (chaos) فرض می‌کنند. برعکس، آنها بر توزیع قابلیت‌ها و توانمندی‌ها یا توازن قدرت (balance of power) به عنوان منبع نظم (order) در نظام بین‌الملل اشاره دارند. در حالی که در روابط بین‌الملل، هیچ اقتدار برتری غیر از دولت وجود ندارد اما سلسله‌مراتبی از قدرت وجود دارد. از رهگذر این سلسله‌مراتب، واقع‌گراها ایجاد سازمان‌های بین‌المللی و نقش آنها در حفظ نظم و همکاری بین‌المللی را توضیح می‌دهند.

وفق نظر طرفداران نظریه‌ی ثبات هژمونیک (hegemonic stability)، نظم جهانی از قبل یک قدرت مسلط واحد ایجاد گردیده که سازمان‌های بین‌المللی را ایجاد و اداره می‌کند. این سازمان‌ها منافع هژمون را تأمین کرده و به موقعیت مسلطش مشروعیت می‌بخشند. هژمون، سازمان‌های بین‌المللی را تا آنجا که سودها بر هزینه‌ها غلبه کند، حفظ و مورد حمایت قرار خواهد داد. از سوی دیگر هرچند که این سازمان‌ها منافع هژمون را تأمین می‌کنند اما سایر دولت‌ها نیز به آنها (سازمان‌ها) ملحق می‌شوند، چرا که هژمون از طریق قدرتش قادر است محرک‌ها و انگیزه‌های مثبتی ارائه دهد. هژمون همچنین هزینه‌های حفظ سازمان‌های بین‌المللی را متحمل می‌شود. بنابراین سازمان‌های بین‌المللی از سوی دولت‌های مسلط ایجاد شده و منافع آنها را تأمین

می‌کنند. دولت‌ها اگر منافعیشان اقتضا کند به سازمان‌های بین‌المللی تعلق خاطر خواهند یافت و از آنها استفاده خواهند کرد. با وجود این، اگر که منافع شخصیشان اقتضا نماید سازمان‌های بین‌المللی را تضعیف کرده یا حتی نادیده خواهند انگاشت.

نظم و ثبات در روابط بین‌الملل مبتنی بر قدرت هژمون است. به موازاتی که قدرت مزبور زوال می‌پذیرد، نظم جهانی و سازمان‌های بین‌المللی نیز، که برپایه‌ی آن استوار شده‌اند، تحلیل رفته و زوال می‌یابند. از این رو، بسیاری از واقع‌گراها درباره‌ی نقش مستقل سازمان‌های بین‌المللی در تقویت و تشویق همکاری میان دولت‌های برخوردار از حاکمیت بسیار بدبین هستند. بلکه در این نگاه قدرت هژمون که در سازمان‌های بین‌المللی منعکس گردیده همکاری بین‌المللی را تسهیل می‌کند. واقع‌گرایان به تلقی سازمان‌های بین‌المللی به منزله‌ی گسترش اختیارات بیشتر یا به عنوان مدیریت قدرت‌های بزرگ تمایل دارند. منافع و رفتار سازمان‌های بین‌المللی باید در زمینه‌ی منافع دولت‌های مسلط درک شود. مفهوماً، سازمان‌های بین‌المللی، سازمان‌های بین‌الدولی‌ای هستند که حاصل جمع دولت‌های عضو نیستند. از نظر واقع‌گراها، اداره‌ی امور روابط بین‌الملل، توافق قدرت‌های بزرگ است که از طریق سازمان‌های بین‌المللی تسهیل می‌شود.

لیبرالیسم

در فصل سوم، رهیافت نظری لیبرال بر روابط بین‌الملل و سازمان‌های بین‌المللی نیز مورد بررسی قرار می‌گیرد. لیبرالیسم اغلب با تکثرگرایی (pluralism) و نظریه‌ی اقتصادی نئوکلاسیک همراه است. به عنوان یک جهان‌بینی، لیبرالیسم بر اعتقاد قوی به ارزش فرد، ایده‌ی حکومت محدود (limited government) و بازار معطوف است. سنت لیبرال در روابط بین‌الملل که ورای معیار واقع‌گرایی رشد و نمو پیدا کرده کاملاً بر نظریه‌ی اقتصادی آدام اسمیت (Adam Smith) و نظریه‌ی سیاسی جان لاک (John Locke) مبتنی است. لیبرال‌ها به این تمایل دارند که درباره‌ی دیدگاه‌های ناظر بر روابط مبتنی بر همکاری فی‌مابین جوامع خوشبین‌تر باشند. آنها خاطر نشان می‌کنند که بسیاری از ابعاد روابط بین‌الملل بر مبادله‌ی صلح‌آمیز کالاها، خدمات و ایده‌های میان جوامع مبتنی است. در حالی که جنگ یک مسئله اساسی است، اما معرف روابط بین‌الملل نیست. روابط بین‌الملل از طریق تبادلات اقتصادی و اجتماعی نیز شکل می‌گیرد.

چارچوب نظری لیبرال بر چند مفروضه‌ی ساده‌ساز (simplifying) مبتنی است :

اول اینکه لیبرال‌ها معتقدند که کنشگران غیردولتی نظیر شرکت‌های چندملیتی و سازمان‌های بین‌المللی نیز در روابط بین‌الملل حائز اهمیت هستند. این به آن معنا نیست که دولت‌ها مهم نیستند، بلکه تنها به این معناست که کنشگران دیگر هم می‌توانند به میزان قابل توجهی اعمال نفوذ کنند که ممکن است حتی با اعمال نفوذ دولت‌ها نیز برابر باشد. به عبارت دقیق‌تر، بسیاری از لیبرال‌ها، افراد را به عنوان مهمترین واحد تحلیل تلقی می‌کنند چرا که آنها مبدع خانواده‌ها، شرکت‌ها، حکومت‌ها، جوامع و سازمان‌های بین‌المللی هستند. در عین حال باید یادآور شد که برخی لیبرال‌ها یک رهیافت دولت - محور برای روابط بین‌الملل برگزیده و دولت را کنشگر یکپارچه و منطقی تلقی می‌کنند.

دوم آنکه لیبرال‌ها دولت را به عنوان یک واحد انعطاف‌پذیرتر، تجمعی از افراد و منافع رقیب در یک اجتماع تلقی می‌کنند. بسیاری از این منافع دارای پیوندهای فراملی اند که فراتر از مرزهای دولت، توسعه و گسترش می‌یابند. حکومت‌های دولت‌ها همچنین می‌توانند از کارگزاران اجرایی، تقنینی، قضایی و دیوان‌سالارانه (bureaucratic) تشکیل شوند که دارای منافع شخصی و بخشی هستند. این عوامل داخلی می‌توانند بر فرآیند تصمیم‌گیری به میزان ملاحظات بین‌المللی تأثیرگذار باشند. درک افراد و انواع گروه‌هایی که برای کنترل حکومت رقابت می‌کنند به منظور فهم اینکه چگونه یک دولت در روابط بین‌الملل رفتار می‌نماید، ضروری است. بنابراین، نظام سیاسی داخلی است که چارچوب رقابت را شکل می‌دهد. با توجه به اینکه اعمال نفوذهای متفاوت در حکومت می‌تواند به تصمیمات سلیقه‌ای (suboptimal) منتهی شود، ضرورتاً عقلانیت را نمی‌توان مفروض گرفت.

مفروضه‌ی سوم رهیافت لیبرال این است که روابط بین‌الملل ترکیبی از همکاری (cooperation) و منازعه (conflict) است. انسان‌ها سودجو (self-interested) هستند اما در عین حال انگیزه‌های همکاری و اقتصادی نیز دارند. غرائز طبیعی انسان‌ها که ناظر بر دادوستد (truck)، تهاوت (barter) و تجارت (trade) است، اشخاص را با هم به یک بازار می‌کشاند. این بازار که ثروت و رونق اقتصادی را ثمر می‌دهد، همچنین باعث وابستگی متقابل پیچیده می‌شود. گسترش بازار جهانی جوامع را گرد هم آورده، آنها را از طریق تجارت و مالیه‌ی بین‌المللی به هم مرتبط می‌سازد. جوامع به منظور امنیت و رفاه اقتصادی به یکدیگر تکیه می‌کنند و این اعتماد باعث ایجاد انگیزه‌هایی برای بازیگران و

کنشگران درخصوص همکاری با یکدیگر می‌شود. حتی زمانی که منازعه ایجاد می‌شود، وابستگی متقابل پیچیده احتمال چرخه‌ی خشونت منازعه را کاهش می‌دهد. استفاده از نیروی نظامی علیه جامعه‌ای که شما را با سرمایه‌گذاری‌ها، کالاها و خدمات تأمین می‌کند، شبیه تیراندازی به پای خود است. وابستگی متقابل پیچیده (complex interdependence) در بین جوامع روابط صلح‌آمیزتر را تشویق می‌کند.

مفروضه‌ی چهارم رهیافت نظری لیبرال‌ها این است که مجموعه‌ای از مسایل می‌تواند بر سیاست بین‌الملل حاکم گردد. دولت‌ها غیر از امنیت در پی مجموعه‌ای از اهداف دیگر نیز هستند. آنها ثروت، توسعه، رونق اقتصادی و سلامت زیست‌محیطی را دنبال می‌کنند. زمانی که روابط بین‌الملل مطالعه می‌شود، مسایل اجتماعی و اقتصادی نیز مهم ظاهر می‌شوند. زیرا آنها جزئی از جامعه‌ی جهانی هستند. به واقع آنها ممکن است حتی منابع اصلی منازعه بین‌المللی در قرن بیست و یکم باشند.

لیبرال‌ها به سازمان‌های بین‌المللی به یکی از دو شیوه‌ی زیر نگاه می‌کنند:

برخی از آنها سازمان‌های بین‌المللی را به عنوان نهادهای اولیه - پیشگامان (precursors) - حکومت جهانی تلقی می‌کنند. یعنی آنها بنیان‌ها و پایه‌های یک نظم نوین جهانی در شرف تکوین هستند. سازمان‌های بین‌المللی به سازمان‌های فوق ملی (supranational) تبدیل می‌شوند که بر دولت - ملت‌ها، اعمال قدرت و صلاحیت می‌نمایند. بخشی دیگر از لیبرال‌ها سازمان‌های بین‌المللی را به عنوان سازوکارهایی تلقی می‌کنند که به حکومت‌ها در غلبه بر مسایل اقدام - جمعی (collective-action) مساعدت کرده و به آنها در جهت حل و فصل منازعات و مسایل به صورت صلح‌آمیز کمک می‌کنند. سازمان‌های بین‌المللی اصالتاً مهم هستند، با حکومت‌ها همکاری کرده و همچنین به صورت مستقل عمل می‌کنند. از نظر لیبرال‌ها، اداره‌ی امور بین‌المللی بر تعامل چندین نوع کنشگر - افراد، گروه‌های فشار، کارگزاران حکومتی، سازمان‌های بین‌الدولی، سازمان‌های غیردولتی و شرکت‌های چندملیتی - مبتنی و متکی است که با یکدیگر برای تعریف و تشویق "خیر و مصلحت جمعی بین‌المللی" (international collective good) فعالیت و رقابت می‌کنند.

مارکسیسم

فصل چهارم به رهیافت‌های انتقادی بر روابط بین‌الملل و سازمان‌های بین‌المللی اختصاص داده شده است. رهیافت‌های انتقادی "چَرَد عرفی" (conventional wisdom)

را به چالش کشیده و چارچوب‌های دیگری را برای فهم جهان ارائه می‌دهند. اولین رهیافت انتقادی که در این فصل بررسی می‌شود، مارکسیسم است. چشم‌انداز مارکسیستی به واسطه‌ی توجه و تأکیدش بر شیوه‌های تولید (شیوه‌ای که در آن کالاها و خدمات تولید می‌شوند) و نیروهای اقتصادی که به حیات بین‌المللی شکل می‌دهند، مشخص و شناخته می‌شود. رهیافت مارکسیستی یک رهیافت نظری انتقادی تلقی می‌شود چرا که به گونه‌ای برنامه‌ریزی شده به موازات ارائه‌ی چشم‌انداز متفاوت راجع به پویای روابط بین‌الملل، روند کلی و جریان اصلی سنت‌های واقع‌گرایی و لیبرالیسم را به چالش کشیده و زیر سؤال می‌برد. رهیافت مارکسیستی، نابرابری اقتصادی و سیاسی در روابط بین‌الملل را مورد تأکید قرار می‌دهد؛ نابرابری‌ای که به روابط فرادست - فرودست (superior-subordinate) منتهی می‌شود. چنین روابطی به منازعه‌ی بین‌المللی خشونت‌بار و غیرخشونت‌بار منجر می‌شود.

اولین مفروضه‌ی رهیافت مارکسیستی این است که سرمایه‌داری به عنوان شیوه‌ی تولید، مشخصه‌ی تعیین‌کننده‌ی نظام بین‌الملل است. سرمایه‌داری، شیوه‌ی تولید کالاهایی است که بر چهار ویژگی مبتنی است: مالکیت خصوصی (private property)، انگیزه‌ی سودطلبی، کار با دستمزد و بازار. سرمایه‌داران به دنبال افزایش سود در هر بازار جهانی رقابتی هستند. این رقابت باعث ایجاد برنده‌ها و بازنده‌ها می‌شود و موقعیت و رفتار کنشگران در امور بین‌المللی را تعیین می‌کند. فرآیند انباشت سرمایه و اوضاع فوق‌العاده‌ی بازار بر افراد و جوامع از این حیث که همواره مثبت یا سازنده (constructive) نیستند، تأثیر می‌گذارند.

دومین پیش‌فرض رهیافت مارکسیستی این است که طبقه‌ی اقتصادی، واحد اصلی تحلیل است. طبقه از سوی مارکسیست‌ها به عنوان رابطه‌ی شخص با ابزارهای تولید (means of production) تعریف می‌شود. کنشگران در روابط بین‌الملل از رهگذر نقششان در تولید کالاها و خدمات در سطح جهانی شناخته می‌شوند. دستاورد سرمایه‌داری، دو طبقه‌ی اصلی اما نابرابر هستند: بورژوازی (مالکین ابزار تولید) و پرولتاریا (کارگران حقوق‌بگیر و مزدبگیر). تحلیل طبقاتی، علاوه بر طبقات اقتصادی دولت - ملت‌ها، این طبقات اقتصادی را نیز دربر می‌گیرد. دولت‌های اصلی (کشورهای صنعتی پیشرفته) سرمایه را تأمین می‌کنند. دولت‌های پیرامونی (کشورهای جهان سوم) مواد خام ارزان و کارگر غیرمتخصص را تأمین می‌کنند. دولت‌های شبه پیرامون

(کشورهای درحال صنعتی شدن جدید) منابع دریایی و کارگر ماهر ارزان را عرضه می‌کنند. تعامل اقتصادی دولت‌های محور، پیرامون و شبه پیرامون به تولید کالا و خدمات برای بازارهای جهانی منجر می‌شود.

مفروضه‌ی سوم مارکسیسم این است که روابط بین‌الملل اساساً ستیزه‌جویانه است. زیرا سرمایه‌داری مبتنی بر استثمار (exploitation) است. سرمایه‌دارها به دنبال بهره‌گیری از منابع، بازارها و کارگران به منظور افزایش منافع هستند. به عبارت دیگر، سرمایه‌داری مردم و طبقات نابرابر اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را مورد بهره‌برداری قرار می‌دهد. ماهیت روابط اقتصادی اساساً یک بازی با حاصل جمع صفر (zero-sum) است که در آن یک بازیگر می‌برد در حالی که دیگران می‌بازند. دولت‌های محور با بهره‌برداری از دولت‌های پیرامون و شبه پیرامون، اما به ضرر آنها، سود می‌برند. از این رو، روابط بین‌الملل ستیزه‌جویانه است و بین ثروتمند و فقیر تقسیم شده است. در زمینه‌ی جهانی، تجربه‌ی بسیاری از جمعیت جهان از سرمایه‌داری، "خشونت" و "فقر" است.

پیش فرض چهارم رهیافت مارکسیستی ناظر بر روابط بین‌الملل این است که عوامل اقتصادی برای فهم سیاست بین‌الملل و داخلی بسیار مهم هستند. حکومت‌ها، نمادی از طبقه‌ی اقتصادی مسلط هستند و این طبقه‌ی حاکم منافع خود را به عنوان منافع جامعه به طور کلی تنظیم می‌کند. جنگ‌ها و دیگر اشکال منازعه‌ی خشونت‌آمیز، ریشه در استثمار "طبقه" دارد و موضوعاتی که به نظر ژئواستراتژیک می‌آیند، بنابر ماهیت واقعاً اقتصادی هستند. به منظور فهم‌پوش‌های امور بین‌المللی معاصر، باید عوامل اقتصادی مورد توجه قرار گیرند. به عبارت دیگر اگر شما بخواهید ماهیت منازعه‌ی بین‌المللی معاصر را درک کنید، باید ماهیت سرمایه‌داری معاصر را درک کنید.

از نظر مارکسیست‌ها، ماهیت سازمان‌های بین‌المللی از رهگذر نظم اقتصادی اساسی تعیین می‌شود. سازمان‌های بین‌المللی معاصر سرمایه‌داری جهانی را نشان داده، مشروعیت بخشیده و تشویق می‌کنند. نهادهای بین‌المللی معاصر، نظیر بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، سازوکارهای سلطه‌ی سرمایه‌داری هستند. آنها اهرم گشایش بازارها، تحمیل‌کننده‌ی خصوصی‌سازی و تقویت‌کننده‌ی سرمایه‌گذاری خارجی هستند. شرکت‌های چندملیتی جوامع را در یک شبکه‌ی بدسرشت و شوم وابستگی، درگیر می‌کنند که باعث عقب‌ماندگی (underdevelopment) و توزیع نادرست ثروت در

بین جوامع می شود. سازمان های بین المللی و حقوق بین الملل به تحقق منافع سرمایه دارها، به ویژه سرمایه ای که بیشتر ماهیت فراملی دارد تا ملی، کمک می کنند. سرمایه داری در پوشش پیشبرد اقتصاد جهانی و رفاه اجتماعی توسعه و گسترش می یابد.

فمنیسم

در فصل چهارم، همچنین رهیافت نظری فمینیستی ارائه می شود. این رهیافت روابط بین الملل و سازمان های بین المللی را از طریق عدسی جنسیت مورد بررسی قرار می دهد. همچون مارکسیسم، چشم انداز فمینیستی، یک رهیافت انتقادی است. فمینیسم برداشت های عرفی [قراردادی] را با بررسی سیاست جهانی برحسب اینکه چگونه بر زنان تأثیر می گذارد و اینکه چگونه جهت گیری های مبتنی بر جنسیت، نظریه ی روابط بین الملل معاصر را تحت تأثیر قرار می دهد، به چالش می کشد. فمینیست ها به دنبال فهم این معنا هستند که در نظریه و عمل سازمان های بین المللی، زنانه بودن (feminine) به چه معناست. یعنی اینکه رهیافت فمینیستی جایگاه، نقش ها و کمک های زنان در سازمان های بین المللی را مورد بررسی قرار می دهد و در پی فهم این مطلب است که چگونه اقدامات و سیاست های سازمان های بین المللی بر زنان تأثیر می گذارند. تحلیل های فمینیستی، همچنین جهت گیری مبتنی بر جنسیت چشم اندازهای واقع گرایانه، لیبرال و مارکسیستی را برجسته می سازند.

رهیافت نظری فمینیستی حول چهار پیش فرض سازماندهی می شود:

نخستین پیش فرض به جنسیت اهمیت می دهد. تحقیق عرفی راجع به روابط و سازمان های بین المللی، یا جنسیت را به حداقل می رساند یا جهان شمولی را فرض می گیرد. فمینیست ها بر این گمان اند که تبیین های معاصر کافی نیستند زیرا تجارب زنان در جنگ، سیاست، بازارها و طبقه مورد توجه قرار نگرفته اند. با جنسیت به عنوان واحد اصلی تحلیل، چشم اندازها و دیدگاه های جدید در سیاست جهانی امکان پذیر می شود. جنسیت صرفاً جنس یک فرد نیست. جنسیت با توقعات اجتماعی در باره ی اینکه زنانه (feminine) و مردانه (masculine) بودن به چه معناست، همراه می باشد.

دوم اینکه روابط بین الملل ستیزه جوست. منازعه از ماهیت فرادست - فرودست روابط جنسیتی نشأت می گیرد. بیولوژی ممکن است بسیاری از تفاوت های بین زنان و مردان را تبیین نماید، اما اینکه تفاوت های زنانه و مردانه، "برتر" و "پست تر" در نظر گرفته

شوند، مبنا و ساخت اجتماعی دارد. این پیش‌فرض تحلیل مزبور را به منازعه‌ی بین‌المللی ناظر بر زنان تعمیم می‌دهد به این منظور که بفهماند چگونه تجارب زنان متفاوت از تجارب مردان است. در عین حال به محققین اجازه می‌دهد استثماری را که دامنه‌ی آن فراتر از بازار یا طبقه‌ی اقتصادی است مورد بررسی قرار دهند.

سوم اینکه، **پدرسالاری و ویژگی اصلی نظام بین‌المللی است**. پدرسالاری صرفاً به معنای "سلطه‌ی مردانه" (male dominance) است. بسیاری از بناهای روابط بین‌الملل (دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی و شرکت‌ها) یا ماهیت مردانه دارند یا اینکه تحت تسلط مردان قرار دارند. فمینیست‌ها استدلال می‌کنند نادیده‌انگاشتن این ویژگی، تحلیل ناظر بر مسایل اصولاً مردانه را که حوزه‌ی مردان است، ضعیف می‌سازد. محققین، زمانی که جنسیت را نادیده می‌گیرند، به طور ضمنی جهان‌شمولی را فرض می‌گیرند و از این رهگذر، مسائل، ویژگی‌ها و رفتار جهانی را مردانه می‌کنند.

چهارم اینکه سلسله مراتب موضوعات بین‌المللی معاصر بر مبنای اولویت‌ها و ترجیحات مردانه تنظیم شده، لذا بسیاری از مسایل زنانه به حاشیه رانده می‌شوند. اولویت‌های حکومت‌ها، رؤسای دولت‌ها، سیاست‌گذاران، سفرا و دیوان‌سالاران عالی‌رتبه‌ی سازمان‌هایی نظیر سازمان ملل متحد و سازمان تجارت جهانی مردانه هستند، نه به این دلیل که آنها مردان ضروری هستند، بلکه به این دلیل که آنها جهان را در یک خط سیر مردانه مفهوم‌سازی کرده و درک می‌کنند. آن کسانی که سعی و تلاش دارند مسایل زنانه را مورد توجه قرار دهند یا به رهیافت‌های زنانه بپردازند، با واقعیت تأسف‌باری روبه‌رو می‌شوند دال بر این که خصائص و موضوعات زنانه از جایگاه و وضعیت پایین‌تری برخوردارند و اینکه حتی موضوع تمسخر و استهزاء هستند.

این پیش‌فرض‌های به هم مرتبط، یک چارچوب جایگزین برای انتقاد برنامه‌ریزی شده از واقع‌گرایی، لیبرالیسم و مارکسیسم ارائه می‌دهد و دیدگاه دیگری را برای نگاه بر روابط بین‌الملل و سازمان‌های بین‌المللی پیشنهاد می‌کند. رهیافت نظری فمینیستی، مطالعه‌ی سازمان‌های بین‌المللی را با برجسته کردن ارزیابی نقش زنان در سازمان‌های بین‌المللی، جنسیتی می‌کند. این نوع تحلیل جنسیتی رویه‌های استخدام سازمان‌های بین‌المللی را، برای ملاحظه‌ی این که چه مشاغلی را زنان اشغال کرده‌اند و ارزیابی جایگاه این مشاغل، مورد بررسی قرار می‌دهند. تحقیق فمینیستی محدودیت زنان در مشاغل و تصمیم‌گیری را مورد تأکید قرار داده و درعین حال ارزش کمک‌های زنان در

نقش‌های جنسیتی سنتی‌شان به عنوان پرورش‌دهندگان (caregivers)، پرستاران (nurturers) و حمایت‌کنندگان (supporters) را مورد توجه قرار می‌دهند.

رهیافت فمینیستی همچنین سازمان‌های غیردولتی را به صورت دقیق‌تر مورد بررسی قرار می‌دهد. چراکه آنها به احتمال قوی از ماهیت زنانه‌تری برخوردارند و به زنان جهت کنترل و نظارت بیشتر بر حیاتشان اختیار می‌دهند. سازمان‌های غیردولتی تمایل به آن دارند که افقی‌تر سازماندهی شوند و اغلب با سازمان‌های بین‌الدولی برای ارائه کمک و نجات قربانیان سیاست جهانی همکاری می‌کنند. سازمان‌های غیردولتی با تمرکز بر توده‌ی مردم (grassroots) و تلاش در سطح عمومی برای بهبود وضعیت فقرا و نظارت بر تخلفات از حقوق بشر، رهیافت‌های سنتی (مردانه‌ی) ناظر بر مسایل بین‌المللی را به چالش می‌کشند. تحلیل‌های سنتی سازمان‌های بین‌المللی به سازمان‌های غیردولتی اشاره دارند اما فعالیت‌ها و اقدامات آنها را به دلیل اینکه جهت‌گیری آن بیشتر به سوی ساختار سلسله مراتب سازمان‌های بین‌الدولی است، بندرت به تفصیل بیان می‌کنند. در نتیجه اقدامات سازمان‌های غیردولتی کم اهمیت نشان داده می‌شود.

واقع‌گرایی، لیبرالیسم، مارکسیسم و فمینیسم، شیوه‌ها و راه‌های متفاوت فهم سازمان‌های بین‌المللی را برحسب ماهیت آنها و نقشی که آنها در سیاست جهانی ایفا می‌کنند، ارائه می‌دهند. نمودار شماره‌ی (۱) رهیافت‌های متفاوت مزبور را برحسب ویژگی‌های نظری کلیدی آنها خلاصه کرده است.

فهرست	مارکسیسم	لیبرالیسم	واقع‌گرایی	رهیافت	
				مفروضه‌ها	واحد(های) تحلیل
جنسیت	طبقه اقتصادی یا طبقات اقتصادی دولت‌ها	افراد، گروه‌ها و دولت‌ها	دولت‌ها		
همکاری و منازعه	منازعه	همکاری و منازعه	منازعه		ماهیت روابط بین‌الملل
پدرسالاری	سرمایه‌داری جهانی	وابستگی متقابل پیچیده	آثارشی و توازن قدرت		ماهیت‌های اصلی نظام بین‌الملل
گوناگون؛ سازمان‌های بین‌الدولی پدرسالار هستند. سازمان‌های غیردولتی بیشتر افسر سازمان یافته‌اند	سازمان‌های بین‌الدولی؛ شرکت‌های چندملیتی؛ انعکاس نظم اقتصادی بنیادی	رویش‌ها؛ سازوکار اقدام جمعی و حل مسائل بین‌المللی	اساساً سازمان‌های بین‌الدولی؛ گسترش منافع قدرت‌های بزرگ		ماهیت سازمان‌های بین‌المللی
گوناگون؛ تقویت‌کننده و چالش‌گر پدرسالاری	تقویت‌کننده و مشوق تولید سرمایه‌داری، ابزارهای سلطه‌ی سرمایه‌داری	تقویت‌کننده روابط همکاری میان دولت‌ها و کنشگران غیردولتی؛ مستقل	غیرمستقل، از رهگذر منافع قدرت‌های بزرگ و توزیع نوابسطی‌های بنیادی تعیین می‌شود		رفتار سازمان‌های بین‌المللی

بازی

این متن همچنین سازمان‌های بین‌المللی را در عمل نیز مورد بررسی قرار می‌دهد. فصول پنجم تا نهم حول ۳ بخش سازماندهی شده‌اند. بخش اول، مسایل بین‌المللی را ارائه کرده و بررسی مختصری از برخی سازمان‌های بین‌المللی مربوط به بحسب اساسنامه، عملیات‌ها و دستورالعمل‌های آنها به عمل می‌آورد. بخش دوم، اطلاعات مربوط به رویدادهای بین‌المللی را به طور کلی ارائه می‌نماید. سپس در بخش سوم مطالعه‌ی موردی با استفاده از رهیافت‌های نظری متفاوت بررسی می‌شود. با بهره‌گیری از مطالعه‌ی موردی کلاسیک "گراهام آلیسون" (Graham Allison) در مورد بحران موشکی کوبا، ماهیت تصمیم (The Essence of Decision) درباره‌ی رویدادهای بین‌المللی با استفاده از چشم‌اندازهای نظری متفاوت و با ابتدای بر تحلیل راهنما، مورد بررسی قرار می‌گیرند. این تکنیک، دانشجو را با تفاسیر متعدد و اغلب رقیب از رویداد واحد رویه‌رو می‌سازد. این شیوه، تبیین‌های کاملی از ماهیت رفتار و نقش سازمان‌های بین‌المللی در سیاست جهانی ارائه می‌دهد.

در فصل پنجم، موضوع امنیت بین‌المللی و نقش شورای امنیت و سازمان ملل متحد مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد. تاریخ شورای امنیت ملل متحد و نقش آن در امنیت جمعی در زمینه‌ی جنگ سرد همزمان با بررسی تفصیلی ساختار و رویه‌های تصمیم‌گیری شورای امنیت تحلیل می‌شود. در این فصل همچنین بررسی می‌شود که چرا جنگ سرد شورای امنیت را فلج کرد اما در عین حال نشان داده می‌شود که چگونه سازمان ملل متحد از رهگذر توسعه‌ی حفظ صلح به عنوان بدیلی برای امنیت جمعی، با آن بن بست انطباق داده شد. عصر بلافصل پس از جنگ سرد، برحسب مطالعه‌ی موردی جنگ خلیج فارس، بحرانی که با تهاجم عراق به کویت در سال ۱۹۹۰ شروع شد، و بحران صربنیکا مورد توجه قرار می‌گیرد. مطالعه‌ی موردی برحسب گاهشمار رویدادهای معطوف به واکنش جامعه‌ی بین‌المللی به بحران‌های مزبور صورت می‌گیرد. واکنش شورای امنیت سازمان ملل متحد به بحران خلیج فارس، با استفاده از رهیافت‌های نظری متفاوت تحلیل می‌شود. واقع‌گرایان به این تفسیر تمایل دارند که اقدام سازمان ملل متحد را به عنوان پوشش یا ابزاری در جهت دخالت ایالات متحده‌ی آمریکا یا یک قدرت بزرگ دیگر تعبیر کنند. منافع استراتژیک حیاتی، یعنی نفت و دسترسی به نفت در خطر قرار گرفت، لذا ایالات متحده‌ی آمریکا و متحدینش را مجبور به اقدام کرد. اگر این تهاجم در جایی انجام می‌گرفت که منافع هیچ قدرت بزرگی در

مخاطره قرار نمی‌گرفت، باعث چنین واکنش جهانی‌ای نمی‌شد. تفسیر لیبرال این است که نهایتاً برای اولین بار در تاریخ چهل و پنج ساله‌ی سازمان ملل متحد، شورای امنیت ملل متحد در مسیری قرار گرفت که برای آن طراحی شده بود. شورای امنیت به ابزار مهمی برای اقدام جمعی تبدیل گردید. این عملیات نشان از شروع نظم نوین جهانی دارد که در آن حاکمیت حقوق بین‌الملل ترجیح داده خواهد شد و تجاوز تحمل نخواهد گردید. سازمان ملل متحد سازوکار خیلی مهمی را ارائه داده که در غلبه بر دولت‌های خودخواه درخصوص مسایل اقدام جمعی و مقابله با تجاوز بین‌المللی کمک کرده است. ثابت شده که دولت‌های رقیب می‌توانند منافع مشترک پیدا کرده و در فقدان اختلافات ایدئولوژیکی جدی، دسته جمعی عمل کنند.

مارکسیست‌ها نقش اقتصاد و نقش طبقه‌ی اقتصادی در شکل‌گیری سازمان بین‌المللی و سیاست بین‌الملل را پر اهمیت جلوه می‌دهند. جنگ خلیج فارس اختلافات بین غنی و فقیر را نه تنها بین شمال و جنوب، بلکه بین دولت‌های بزرگ عرب و شیخ‌نشین‌های نفتی کوچک نیز تشدید کرد. جنگ خلیج فارس توضیح می‌دهد که چگونه مفهوم امپریالیسم نوین باعث شکل‌گیری مذاکره‌ی بین‌المللی، درباره‌ی چگونگی مقابله با تجاوز عراق گردید.

مارکسیست‌ها بر این گمان‌اند که بهره‌برداری از ثروت، کار و قیمت نفت از سوی ایالات متحده‌ی آمریکا و دوستانش در خاورمیانه، عامل اصلی جنگ است. غرب هرگز موقعیت دولت‌ها در خاورمیانه را درک نکرده و یا به آنها توجهی ننموده است. غرب به لحاظ تاریخی بر امتیازات و کنترل خود برای تأمین منافع به هزینه‌ی بسیاری از اعراب تکیه داشته است. گستاخی و سب‌بیت صدام حسین اساساً محل تردید نیست. «روی هم رفته، ایالات متحده‌ی آمریکا از مارکوس (Marcos) رئیس جمهور فیلیپین، شاه ایران، پاپا دوک (Papa Doc) پادشاه هائیتی، پینوشه (Pinochet) رئیس جمهور شیلی حمایت به عمل آورد. جنایات این رهبران با جنایات صدام حسین برابر است یا در مقایسه، جنایات او رنگ می‌بازد. جنایات صدام حسین آشکارا حمله به عروسک خیمه‌شب‌بازی غرب بود که منبع تغذیه سرمایه‌داری و شیوه‌ی کلی زندگی غربی را تهدید می‌کرد.

برداشت فمینیستی از جنگ خلیج فارس، برداشت‌های واقع‌گرایانه، لیبرال و مارکسیستی از جهان را نقد می‌کند و تأثیر جنگ را بر زنان مورد بررسی قرار می‌دهد. فمینیست‌ها بر این گمان‌اند که زنان تقریباً از فرآیند تصمیم‌گیری دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی خارج‌اند. آنها استدلال می‌کنند که خط‌مشی‌هایی که از سازمان‌های

بین‌المللی، به‌ویژه سازمان‌های بین‌الدولی سرچشمه می‌گیرند، تأثیرات سیاسی بر زنان را نادیده گرفته یا نمی‌پذیرند. آنها همچنین خاطرنشان می‌کنند که امنیت جمعی علیه کسانی که در دفاع از خود بسیار ضعیف هستند، اعمال می‌شود.

دومین مطالعه‌ی موردی این فصل اقدامات سازمان ملل متحد در صربینیکا، شهر کوچکی در جنوب بوسنی را مورد بررسی قرار می‌دهد که وخیم‌ترین قتل‌عام از جنگ جهانی دوم در اروپا در این شهر روی داد. این تحقیق دخالت سازمان ملل متحد در یوگسلاوی سابق را مورد بررسی قرار می‌دهد. پس از آن رهیافت‌های نظری چهارگانه برای توضیح اینکه چرا سازمان ملل متحد در این مورد همچون رویه‌ی خود در بوسنی عمل کرد، مورد استفاده قرار می‌گیرند. رهیافت واقع‌گرایی عدم تمایل ایالات متحده‌ی آمریکا در دخالت در این بحران و ناتوانی اروپا در اتخاذ سیاست خارجی مشترک را، مورد تأکید قرار می‌دهد. همچنین این نکته خاطرنشان می‌گردد که قابلیت‌های نظامی اعم از توانمندی نظامی صرب در بوسنی یا قدرت نظامی ایالات متحده‌ی آمریکا در کوزوو داور نهایی اختلافات است.

رهیافت لیبرال نشان می‌دهد که درحالی که سازمان ملل متحد در جلوگیری از قتل‌عام ناتوان بود، اما از این توانمندی برخوردار بود که مانع از آسیب دیدن بسیاری از مردم در بالکان شود. کوتاهی‌های سازمان ملل متحد باید بررسی گردیده و مورد توجه قرار گیرد؛ با وجود این نباید از اقدامات مطلوبی که برای کمک به همه‌ی گروه‌های نژادی در بالکان صورت گرفت، غفلت شود. سازمان ملل متحد از اشتباهات خود درس‌ها می‌آموزد و حتی اگر نمی‌تواند از همه‌ی بی‌رحمی‌ها جلوگیری نماید، لااقل تلاش می‌کند تا به این اقدامات به شیوه‌های سنتی و ابتکاری واکنش نشان دهد.

مارکسیست‌ها نشان می‌دهند که چگونه جهت‌گیری‌های سازمان ملل متحد در قبال موضوعات غیرغربی بر روند تصمیم‌گیری این سازمان تأثیرگذار است. بسیاری از قربانیان بوسنی، مسلمان بودند. این امر، به همراه بدگمانی‌های تاریخی اروپا علیه اسلام، به تردید سازمان ملل متحد جهت مداخله در این بحران کمک کرد. نجات نهایی مسلمانان بوسنی نتیجه توجه سازمان ملل متحد به تعهد خود نبود. بلکه شکنجه و کشتار مسلمانان که در این بخش از اروپا صورت می‌گرفت، بقیه‌ی اروپا را تهدید به بی‌ثباتی می‌کرد. این آن چیزی است که موجبات حمایت از تلاش‌های سازمان ملل متحد را فراهم آورد. نظیر اقداماتی که صورت گرفت. چشم‌انداز فمینیستی نقش بی‌بدیل زنان پس از یک بحران و تمایل آنها به چالش کشیدن وضعیت موجود سازمان ملل متحد را نشان

می‌دهد. این دیدگاه نشان می‌دهد چگونه خشونت، زنان را به انحصار متفاوت تحت تأثیر قرار می‌دهد، و همچنین آشکار می‌کند که چگونه خشونت علیه مردان و زنان به شکل‌های متفاوت از رهگذر نظام ملل متحد صورت می‌پذیرد.

در فصل ششم، موضوعات امنیت منطقه‌ای و ماهیت اتحادیه‌های نظامی مورد بررسی قرار می‌گیرد. در این فصل، ترتیبات امنیت جمعی پس از جنگ جهانی دوم، نظیر پیمان ورشو (Warsaw Pact)، آنزوس (ANZUS) و ناتو به تفصیل بررسی می‌شود. با تأکید ویژه‌ای که روی تاریخ و ساختار ناتو، به عنوان مطالعه‌ی موردی به عمل آمده، مسایل و اختلاف نظرهای گسترش این سازمان مورد بررسی قرار می‌گیرد. واقع‌گرایان تمایل دارند که گسترش ناتو را به عنوان تضعیف اعتبار اتحادیه تلقی کنند. آنها عقلانیت توسعه‌ی تضمین‌های امنیتی رسمی (Solemn) به کشورهایی را که بسیاری از مردم نمی‌توانند آنها را روی نقشه نشان دهند، زیر سؤال می‌برند. واقع‌گرایان همچنین نگران آن‌اند که ناتو، که ممکن است یک ترتیب امنیت جمعی بشود، مستعد مسایل سیاسی مشابهی است که شورای امنیت سازمان ملل متحد با آنها مواجه شده‌است. از طرف دیگر لیبرال‌ها بر این گمان‌اند که ناتو می‌تواند از لحاظ سیاسی و اقتصادی به ایجاد ثبات در اروپای مرکزی (Central Europe) کمک کند. دموکراسی‌های نوپای اروپای مرکزی بخشی از اروپا هستند و باید بخشی از نهادهای اروپایی باشند. ناتو یک اتحادیه‌ی نظامی است اما در عین حال یک نهاد سیاسی نیز هست که سیاست‌های دفاعی اروپای غربی را غیرملی (denationalized) کرده و همگرایی سیاسی و اقتصادی را تشویق می‌کند. گسترش ناتو، ثبات و رونق اروپای غربی را به سوی شرق به نمایش می‌گذارد. مارکسیست‌ها توسعه‌ی ناتو را به عنوان تلاشی از طرف غرب برای تثبیت بازارها و تضمین سرمایه‌گذاری تلقی می‌کنند. ناتو ابزاری برای مداخله‌ی سیاسی و اقتصادی از سوی غرب است. ناتو آلمان را قادر می‌سازد تا یک سیاست خارجی تهاجمی [تجاوزکارانه] را اداره کند و نفوذش را دولت‌های بلوک سابق تحت پوشش چندجانبه توسعه بخشد. پایان جنگ سرد تغییری در مأموریت اصلی ناتو، که به مثابه هشدار و مهار روسیه بود، هیچ تغییری به عمل نیاورد. گسترش ناتو تحریک‌آمیز (provocative) است و تهدیدکننده‌ی ایجاد جنگ سرد دیگری در اروپاست. برعکس، فمینیست‌ها مدافع یک اتحادیه‌ی چندجانبه در برابر امنیت یکجانبه هستند. اما آنها نگران جایگاه زنان در ناتو و تأثیر گسترش ناتو بر جوامع میزبان هستند. نگاه فمینیستی روی روابط فرادست و فرودست در هر اتحادیه و نیز آثار ناتو بر حیات زنان متمرکز است. مطالعه‌ی موردی دوم

اتحادیه‌ی عرب و تأثیرگذاری آن بر بحران خاورمیانه را بررسی می‌کند؛ نقش اتحادیه‌ی عرب در انتفاضه‌ی فلسطین سال ۲۰۰۰ تجزیه و تحلیل می‌شود. واقع‌گرایی نشان می‌دهد که چگونه سیاست قدرت در منطقه، به‌ویژه رابطه‌ی ایالات متحده‌ی آمریکا با اسرائیل، مصر، اردن و عربستان سعودی تعیین‌کننده‌ی فعالیت اتحادیه‌ی عرب است. رهیافت لیبرالی مؤید این معناست که چگونه منافع متعارض در منطقه، در صحنه‌ی بین‌المللی متوازن شده‌اند. لیبرالیسم همچنین نشان می‌دهد چگونه ارزش‌های غیرلیبرالی می‌توانند به جای حل منازعه به منازعه کمک کنند. جهت‌گیری آشکار و روشن اتحادیه‌ی عرب علیه اسرائیل، این سازمان منطقه‌ای را به عنوان یک بازیگر اصلی در فرآیند صلح مطرح می‌کند.

رهیافت مارکسیستی بر این مطلب تأکید می‌کند که چگونه میراث استعمارگرایی در قالب وخیم‌تر شدن اختلاف در خاورمیانه تداوم دارد. این رهیافت نشان می‌دهد که تاریخ سلطه‌ی استعماری هنوز در اذهان مردم بومی زنده است و اینکه چرا آنها نسبت به راه‌حل‌های سازمان ملل متحد تردید دارند. رهیافت مارکسیستی همچنین توضیح می‌دهد که چگونه نخبگان در دولت‌های عرب ثروتمند نفتی و امداد بانیان استعمارگر سابق و استعمار نوین‌شان هستند. چشم‌انداز جهانی فمینیست، سلطه‌ی واقعی مردان در اتحادیه‌ی عرب را به چالش می‌کشد و اینکه آنها بتوانند به یک صلح پایدار بدون دخالت زنان دست یابند، در این دیدگاه زیر سؤال است. درحالی که زنان عرب و اسرائیلی در سازمان‌های غیردولتی مشارکت دارند، اما صدایشان در سازمان‌های بین‌المللی دولتی نظیر اتحادیه‌ی عرب و سازمان ملل متحد طنینی ندارد.

در فصل هفتم، تجارت بین‌المللی برحسب مبانی و اصول نظم تجاری پس از جنگ جهانی دوم مورد بررسی قرار می‌گیرد. در این فصل پیمان عمومی تعرفه و تجارت (GATT) شکست سازمان تجارت بین‌المللی (ITO) و ایجاد و ساختار سازمان تجارت جهانی (WTO) به تفصیل بررسی می‌شود. در این فصل تأکید ویژه‌ای بر موانع تجارت آزاد، ازجمله موانع تعرفه‌ای و غیرتعرفه‌ای به عمل می‌آید. در مطالعه موردی تصمیم WTO که برخی مقررات قانونی هوای سالم ایالات متحده‌ی آمریکا را به عنوان موانع غیرمجاز بر سر راه تجارت آزاد اعلام کرده، مورد بررسی قرار می‌گیرد. اگرچه در این نمونه‌ی خاص، تصمیم مزبور عملاً به نفع ایالات متحده‌ی آمریکا است چراکه به ایالات متحده‌ی آمریکا منابع بنزین بیشتری اعطا می‌کند، اما بسیاری از واقع‌گرایان این تصمیم را به عنوان نقض آشکار حاکمیت ایالات متحده‌ی آمریکا تلقی می‌کنند. واقع‌گراها

خاطر نشان می‌کنند که تصمیم WTO صنایع ملی را تضعیف می‌کند. برای اینکه آنها باید معیارهای زیست‌محیطی بالاتری را نسبت به رقبای خارجی شان رعایت کنند. لیبرال‌ها این تصمیم را به عنوان پیروزی تجارت آزاد تلقی کرده و سازمان تجارت جهانی را به جهت ریشه‌کن کردن اشکال دقیق حمایت‌گرایی (protectionism) مورد تحسین قرار داده‌اند. سازمان تجارت جهانی نمونه‌ای است از موردی که چگونه کارشناسان فنی می‌توانند به دولت‌ها در دستیابی به تجارت آزاد و حمایت از کارآمدی بازار کمک کنند. مارکسیست‌ها سازمان تجارت جهانی را برگرفته از اندیشه‌ی اقتصادی نئوکلاسیک تلقی می‌کنند. این ایدئولوژی مدافع سرمایه‌ی فراملی به هزینه‌ی منافع ملی است چرا که برای توجه به موضوعات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، راه‌حل‌ها و اصلاحات بازار را به کار می‌بندند. متأسفانه سازمان تجارت جهانی قدرت چانه‌زنی کارگر را تحلیل برده و محیط زیست را نادیده می‌گیرد. دولت‌ها به کاهش استانداردهای زیست‌محیطی و کارگريشان به منظور رقابت بین‌المللی مجبور شده و تلاش‌های معطوف به حمایت از کارگران یا محیط زیست به عنوان موانع غیر منصفانه برای تجارت بین‌المللی تفسیر می‌شوند. فواید و منافع کوتاه‌مدت به هزینه‌ی هر چیز دیگری مورد پشتیبانی قرار می‌گیرند.

فمنیست‌ها از رهگذر تأکید بر جهت‌گیری مردانه‌ی نظریه‌های واقع‌گرایانه، لیبرال و مارکسیستی راجع به سازمان تجارت جهانی به درک تصمیم مزبور کمک می‌کنند. فمنیست‌ها از طریق تحلیل تأثیر تجارت آزاد بر زنان، رهیافت عمومی‌تری را نسبت به این تصمیم بر می‌گزینند. سازماندهی اقتصادها به سوی صنایع با جهت‌گیری صادرات، موقعیت زنان را تغییر داده و قدرت معاش آنان را تضعیف می‌کنند.

در فصل هشتم، موضوع توسعه اقتصادی مورد بررسی قرار می‌گیرد. اختلافات درخصوص ماهیت و کارآمدی توسعه برحسب دیدگاه‌های رسمی و انتقادی به تفصیل بررسی می‌شوند. در مورد سازمان‌های بین‌المللی که در توسعه‌ی اقتصادی دخالت دارند، به تفصیل بحث می‌شود. این سازمان‌ها، سازمان‌های بین‌الدولی نظیر بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، برنامه‌ی توسعه‌ی ملل متحد (UNDP) و کنفرانس ملل متحد راجع به تجارت و توسعه (UNCTAD) را شامل می‌شوند. مطالعه‌ی موردی این فصل بحران پزوی مکزیک (Mexican peso) است. این بحران با استفاده از رهیافت‌های نظری متفاوت برای تفسیر منشأ بحران و واکنش‌های صندوق بین‌المللی پول تجزیه و تحلیل می‌شود.

واقع‌گرایان بحران پزوی مکزیک را به عنوان پیامد سیاست‌های غیرعقلایی دولت از یک طرف و آمریکا از طرف دیگر تلقی می‌کنند. سیاست‌های اقتصادی مکزیک

غیرمنطقی است چرا که این حکومت که اجازه داد بازار، ارزش پزو را تعیین کند، باعث سقوط ارزش آن شده تا آنجا که سرمایه‌گذاران محترم خارجی وحشت‌زده شدند. سیاست ایالات متحده‌ی آمریکا به این علت غیرمنطقی بود که مقامات این کشور نابخردانه دلار و رفاه اقتصادی ایالات متحده‌ی آمریکا را از طریق پیمان تعرفه و تجارت آمریکای شمالی (NAFTA) به مکزیک پیوند دادند. مداخله‌ی صندوق بین‌المللی پول و برنامه‌ی تعدیل ساختاری فشارهای گسترده‌ای را بر مکزیک وارد آورد و منجر به اجازه‌ی کنترل مستقیم ایالات متحده‌ی آمریکا بر منابع نفت مکزیک شد. از طرف دیگر لیرال‌ها، مسئولیت فاجعه‌ی پزو را مستقیماً به پای مقامات مکزیک می‌نویسند. فساد و سیاست‌های مشکوک آنها به بی‌ثباتی اقتصادی کمک کرد. ارزش و برتری مصنوعی پزو سرمایه‌گذاری‌ها را منحرف ساخت و باعث ایجاد فضای سرمایه‌گذاری مطلوب اما ناپایدار گردید. اصلاحات بازار، که از سوی صندوق بین‌المللی پول به عنوان شرط اعطای کمک لازم تلقی شده‌اند، در جهت مصالح و منافع درازمدت اقتصاد مکزیک هستند.

مارکسیست‌ها در این خصوص بر این گمان‌اند که شرایط صندوق بین‌المللی پول، مطلوب سرمایه‌دارهایی است که در پی دسترسی به بازار مکزیک هستند. اقدام صندوق، در عین حال به نجات سرمایه‌دارها و سرمایه‌گذارانی که انتخاب‌های خطرناک و نامطمئن را به عمل آورده بودند، منجر شد. جابه‌جایی سرمایه و رها کردن اقتصاد مکزیک، قدرت واقعی سرمایه‌داران فراملی را نشان می‌دهد. برنامه‌های تعدیل ساختاری صندوق بین‌المللی پول به انتقال هزینه‌ی بی‌ثباتی مالی روی طبقه کارگر منتهی گردید. فمنیست‌ها خاطر نشان می‌کنند که سیاست‌های صندوق بین‌المللی پول آثار شدیدتری بر زنان دارد. باز زنان از تصمیم‌گیری در سطوح بالا محروم شده و متحمل بار سنگین سیاست‌هایی هستند که در آن، هیچ نظر و رأیی ندارند. این فصل با بررسی مختصری از بحران مالی جاری جنوب شرق آسیا پایان می‌یابد.

در فصل نهم محیط‌زیست مورد توجه قرار می‌گیرد. به‌ویژه مسایل فروداشت (degradation) زیست‌محیطی و توسعه‌ی اقتصادی بررسی می‌شود. در این فصل نقش سازمان ملل متحد و سازمان‌های غیردولتی در تشکیل کنفرانس‌های مربوط به مدیریت منابع زمین، حمایت از محیط‌زیست و نیل به توسعه‌ی پایدار بررسی می‌شود. مطالعه‌ی موردی ناظر بر معاهده‌ی گرم شدن جهانی (Global Warming) است که در توکیو ژاپن مورد مذاکره قرار گرفت. منشأ گرم شدن جهانی مورد توجه قرار گرفته و به

راه‌حل‌های احتمالی مقابله با آن پرداخته می‌شود. واقع‌گراها درباره‌ی همکاری بین‌المللی جهت مهار گرم شدن جهانی زیاد خوش‌بین نیستند. دلایل گرم شدن جهانی دقیقاً به اساس توسعه اقتصادی و شیوه‌ی زندگی غرب برمی‌گردد. تنها راه مورد توافق می‌تواند از رهگذر رهیافت حداقل مخرج مشترک (lowest-common-denominator) حاصل شود. هرگونه توافقی که در این جهت حاصل شود ضعیف و ناکارآمد است. لیبرال‌ها بر این گمان‌اند که توافق ناقص حداقل بهتر از عدم توافق است و امکان اداره‌ی امور زیست محیطی بدون حکومت وجود دارد. لیبرال‌ها همچنین به این نکته تأکید می‌کنند که بازار می‌تواند برای مسایل زیست محیطی راه‌حل‌های ابتکاری ارائه دهد.

مارکسیست‌ها ناسازگاری بین سرمایه‌داری و محیط‌زیست را مورد تأکید قرار می‌دهند. اقتصاد جهانی بر استفاده از سوخت‌های فسیلی تکیه دارد و صنایع در پی تغییرات صحیح نیستند، چرا که فضا را به میزان محدودی گرم می‌کند. تلاش‌ها برای توقف گرم شدن جهانی، عبارت از تلاش‌ها از سوی کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی برای انتقال هزینه‌های توسعه‌ی سرمایه‌داری به سوی کشورهای فقیرتر جهان در حال توسعه است. فمینیست‌ها، نقش زنان را به عنوان مدیران زیست محیطی و تولیدکننده‌های جمعیت انسانی مورد تأکید قرار می‌دهند. هرگونه تلاش برای مهار گرم شدن جهانی باید موضوع رشد جمعیت و الگوهای مصرف را مورد توجه قرار دهد. شکاف بین گرایش فمینیست‌های لیبرال و سوسیالیست آشکار است. فمینیست‌های لیبرال مدافع راه‌حل‌های بازار در قبال گرم شدن جهانی‌اند و از نظر آنها هیچ لگام و مهار قدرتمندی در قبال مصرف به عنوان راه‌حل‌های ناظر بر گرم شدن جهانی وجود ندارد. فمینیست‌های سوسیالیست ادعا می‌کنند که فمینیست‌های لیبرال آسیب زیست محیطی از رهگذر توسعه‌ی سرمایه‌داری را نادیده می‌گیرند. همه‌ی رهیافت‌های نظری می‌پذیرند که نیل به هرگونه توافق بین‌المللی راجع به علل و آثار گرم شدن هسته‌ای مشکل است.

فصل دهم روی موضوعات اجتماعی و بشردوستانه متمرکز می‌شود. در این فصل حقوق بشر و پناهندگی بررسی می‌شود. اداره‌ی کمیساریای عالی پناهندگان ملل متحد بر مبنای مأموریت‌ها و نقشی که در بحران‌های پناهندگی دارد، بررسی می‌شود. در این فصل همچنین به تفصیل بررسی می‌شود که حقوق بشر کدام‌اند و توافق‌نامه‌ها و سازمان‌های اصلی حقوق بشر مورد بررسی قرار می‌گیرند. توجه ویژه‌ای به کمیساریای عالی حقوق بشر ملل متحد و سازمان‌های غیردولتی‌ای که به صورت فعالی درگیر مسایل حقوق بشرند، به عمل می‌آید. مطالبه‌ی موردی اول راجع به واکنش سازمان ملل متحد

به نسل‌کشی (genocide) در رواندا است. واقع‌گرایی بر این نکته تأکید می‌کند که در صورتی که نسل‌کشی در منطقه‌ای رخ دهد که در آنجا قدرت‌های بزرگ هیچ‌گونه منافع ملی مهمی نداشته باشند، موضوعی بدون چالش ظاهر خواهد شد. لیبرالیسم نشان می‌دهد که اگر چه اشتباهاتی رخ داده اما سازمان ملل متحد مسؤولیت بی‌تحرکی خود را عهده‌دار گردیده و این ترس و وحشت برای نسل‌های آینده مستندسازی گردیده است. مارکسیسم روی این موضوع متمرکز شده که چگونه سیاست استعماری بلژیک منجر به ایجاد نظام طبقاتی شدید با ابتدای بر برتری نژادی شده که بستر ساز نسل‌کشی گردیده است. رهیافت فمینیستی روی نقش زنان در نسل‌کشی متمرکز است. فمینیسم لیبرال توضیح می‌دهد که هم مردان و هم زنان، مستعد خشونت فجیع هستند و زنان در ارتکاب نسل‌کشی نقش فعال و مستقیم داشته‌اند.

مطالعه‌ی موردی دوم روی محاکم جنایات جنگی یوگسلاوی و تلاش‌های به عمل آمده از سوی جامعه‌ی بین‌المللی برای اجرای حقوق بشر در بوسنی و هرزگوین متمرکز می‌شود. واقع‌گرایان ایجاد محاکم جنایات جنگی را به عنوان نقض حاکمیت و به عنوان یک ایده‌ی بد (bad idea) مورد انتقاد قرار می‌دهند. واقع‌گرایان خاطر نشان می‌کنند که تنها شکست خوردگان تحت تعقیب قرار می‌گیرند و منافع واقعی‌تر دیگر بر اخلاق و عدالت، ترجیح داده می‌شود. لیبرال‌ها وابستگی متقابل اخلاقی در قبال تخلفات شدید از حقوق بشر را مورد تأکید قرار می‌دهند و استدلال می‌کنند که جامعه‌ی بین‌المللی حق دارد بر اداره‌ی امور مطلوب (جهان) اصرار بورزد. آنها تأکید می‌کنند که سایر اصول، حاکمیت دولت را به چالش کشید و اینکه دیگر حاکمیت یک اصل مقدس (Sacrosanct) نیست.

مارکسیست‌ها پاسخ می‌دهند که حقوق بشر به سرمایه‌داران اختیار توجیه دخالت در امور داخلی دولت‌های در حال توسعه را می‌دهد. محاکمه‌ی جنایات جنگی سازوکار سلطه‌ی دیگری است که دولت‌های ضعیف را در مقابل دولت‌های قوی آسیب‌پذیر می‌سازد. مارکسیست‌ها یادآور می‌شوند که غرب علاقه‌مند به تضمین این امر نیست که حقوق اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و جمعی اجرا شوند؛ به‌ویژه به نظر نمی‌آید که آنها تمایل به توقیف جنایتکاران جنگی مورد اشاره در بوسنی داشته باشند. فمینیست‌ها استدلال می‌کنند که یکی از محدود دستاوردهای مطلوبی که از بحران بوسنی ناشی شده، پذیرش بین‌المللی این معناست که تجاوز به زنان یک جنایت جنگی و یک تخلف آشکار از حقوق انسانی زنان است. خشونت علیه زنان در طول صلح و جنگ، مدت زمان طولانی از سوی جامعه‌ی بین‌المللی نادیده انگاشته شده بود. از سوی دیگر حقوق

بشر زنان مدت زمان طولانی نیز جایگاهی پشت سر حقوق مردان داشته‌است. در فصل یازدهم ماهیت اداره‌ی امور بین‌المللی در سال ۲۰۷۵ توصیف می‌گردد. رهیافت‌های نظری برای پیش‌بینی راجع به ماهیت اداره‌ی امور در اواخر قرن بیست و یکم مورد استفاده قرار می‌گیرند. آینده‌های گوناگون راجع به جایگاه دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی پیش‌بینی می‌گردند. مهم‌تر اینکه همه‌ی رهیافت‌های نظری راجع به کیفیت حیات انسان‌ها، هم‌اکنون و در آینده، مباحثی را مطرح می‌کنند.

در این متن به منظور ارائه‌ی تبیین جامع از ماهیت اداره‌ی امور بین‌المللی، نظریه روابط بین‌الملل با مطالعه‌ی سازمان‌های بین‌المللی ترکیب می‌شوند. فعلاً بیش از ۱۸۵ دولت - ملت و سرزمین‌های خودمختار در کره‌ی زمین وجود دارند. جمعیت انسانی بیش از ۵ میلیارد نفر است. پیچیدگی مسایل جهان معاصر و راه‌حل‌های مبهمشان، دست کم تا حدی نتیجه‌ی جهان‌بینی‌های رقیب درباره‌ی این است که چگونه جهان اداره می‌شود. اولین گام در توجه به این معما فهم و کنکاش جهان‌بینی‌هایی غیر از جهان‌بینی خود شماست. برای کمک به دانشجویان در تحقیق، این متن واکنش رسانه‌های خارجی را با فعالیت‌های سازمان‌های بین‌المللی، تلفیق می‌نماید. آژانس اطلاع‌رسانی ایالات متحده‌ی آمریکا چکیده‌ای از واکنش‌های سردبیران و مقاله‌نویسان روزنامه‌ها، مجلات و رسانه‌های خبری عمده‌ی جهانی را ارائه می‌کند. نگاه و تأمل در یک موضوع از منظر یا جهان‌بینی متفاوت دانش گسترده‌ای را بنا کرده و به حل اختلافات کمک می‌کند به شیوه‌ای که برای همه‌ی طرف‌های ذی‌ربط قابل پذیرش است. واکنش‌های رسانه‌های گروهی نشان می‌دهد که چگونه برداشت‌های انگاره‌ای (Paradigmatic cuts) در وضعیت‌های واقعی زندگی به منصفی ظهور می‌رسند.